

فرخنده اثر گذاشته بعد از دریافت سعادت ملازمت بمنصب هزاره صد سوار سرفرازه یافت - چون هفتاد مرتبه عامی را تمام در نوردیده و حکمت و هیئت را نیک ورزیده سخنش سزاوار ابواب معانی و هیئاتش سر حساب نکته دانی بود - و فکر درست و اندیشه رسا و طبع فیض اندیش و ذهن معنی پژوه داشت به برکت مرتبه دانی آن حضرت تربیت یافته در قیام مراتب دولت از دیگر هم چشمان در گزافید و در مدت قلیل بخدمت جلوس ائمه میر بخششی و منصب پند هزاره رسیده در سال هزار و هشتاد هجری از تعیناتیان ملک عدم گردید *

بحر موج فیض بخششی مولانا محمد فاضل

بخششی

حسب المرافقت توفیق آسمانی چون قابلیت ذاتی و استعداد و هب با کمال و استکمال کسبی موافق افتاد در سائر فنون عقلی و نقلی ندرت و تفرد کلی آذوخنده چون نقش نگین بر چار باش فضائل اربع مربع نشین گشت - و از علوم حکمت و تفسیر و اصول بهر وافی و نصیحه شامل یافته حلال معاهد منقول و کشف غوامض معقول گردید - آنگاه از وطن سعادت گرامی ملازمت لازم البرکت گشته در سلک بندگان درگاه گیتی پناه حضرت جذات مکانی جهانگیر بادشاه انتظام یافت - چندانکه در آن عهد بمنصب عدالت اردوی معلی و در ایام سلطنت حضرت صاحبقران ثانی ناسال هشتم جلوس بهمان منصب عز امتیاز داشته پس از آن رخصت گوشه نشینی در لاهور یافت - و در همان مکان بر وقت معهود بلچل موعود در چله گشته برحمت حق پیوست *

فاضل اکمل والا مقام مولانا عبد السلام

صاحب کمالات خداداد و استعداد مادر زان بوده بعد از طی مراتب علوم عربیه تا مرتبه فضل و کمال ترقی نموده در دارالسلطنت لاهور بخدمت جامع المعقول و المنقول ملا عبد السلام لاهوری که در نفوس تفسیر و فقه ثانی و نظیر نداشت بسیاری از کتب معتبره بسند رسانید - و بعد از آن در سلک ملازمان درگاه منسلک گشته بخدمت افتلی عسکر فیروزی اثر عز امتیاز یافت و تا وقایع فرصت و مساعدت روزگار بدرس متدارات اشتغال داشته آخر کار در وقت موعود رخت هستی بر بست *

سر آمد فضلی ملت حنیف مولانا عبد اللطیف

در سلطان پور لاهور پزیرای سرشت گردیده بگرد آوری سائر علوم و جملی فزون حکمتی و ادبی کوشیده نهایت مراتب امکان این مرتبه بدست آورده بحدت فهم و قوت حافظه و فصاحت تقریر و صفاتی تصویب بی نظیر وقت و روزگار بود - پیش از جلوس مبارک سعادت ملازمت شرف دریافته بمنصب تعلیم شاهزاده بلند اقبال محمد دارا شکوه مقرر گشت - و مدتی بقیام این خدمت شرف اندوز بوده صدر مکتب را از حضور پرنور بروکش دارالتحکمت یونانیان داشت - چون از کثرت مطالعه چراغ نظرش از نور بی بهره گردید چشم از تماشای سواد و بیاض روزگار بر درخته در کنج وطن منزل گزیده موضعی چند برسم سیورفال یافته تا آخر عمر در آن جا گزرانید *

سر دفتر علمای خطه وجود ملا محمود

که ضمیر پاکش معانی را مقام محمود است و سپهر فضل و دانش را
 گوکب مسعود در شهر صفا پرور جرنپور پزیرای سرشت گردیده و از آغاز ایام
 شعور در ابداع بدایع محسنات سخن کوشیده مظهر فضل سرمدی و منبع
 فیض ابدی بود - در انواع فنون دانش خصوص علم معقول و منقول
 و ریاضی و طبیعی و آلهی شیخ کس از ارباب استعداد را قوت دعوی
 برابری با وی نبود - اگرچه در خور دانش و بینش خود طلاقت زبان
 و تقریر لسان نداشت اما قلم فیض رقمش در حالت تصریح تفسیر
 آیات کلام آلهی و تعبیر حقایق اشیا کماهی بعنوان تصنع و تغنن
 بکار می بود که هر نقش کلکش دعوی فضیلت معنی پردازي آن
 جناب را زبان می دهد و سخنان ارجمندش بعلاقه غرائب معنی
 در صدر انجمن دلهای والا فطرتان اقامت انداز گشته - هر لفظش
 که در اثبات شرافت لطایف خفی نطقی ناطق و مستطبی صادق
 است ابواب حیرت بر روی روزگار می کشاید *

جلوه طراز حسن کلام فاضل عالی فطرت

والا مقام مولانا عوض وجیه

مولد و ماواش اخصیکت است - فاضلی است تیزفهم روشن ضمیر در
 دیانت کیفیت معانی و تراکت امور سفندانی و والا فطرتی است بین نظیر
 بصفای اندیشه و ذکای فطنت بر دقایق امور کلی و جزئی علم آلهی
 یافته - بتدریس متداولات فنون معقول و منقول بی مثل وقت خود است
 و به پاکیزگی اطوار و راستی و درستی گفتار و حسن خلق و شرافت دلای

آغوش برورد سعادت ازل و ابد - در سال بیستم جلوس مبارک بعد از فتح
بلخ از مارواذ الفهر بهندوستان جفت نشن که ملجا و ماوای هنرمندان
جهان است آمده شرف ملازمت اشرف دربارت و در روزی بخدمندان
مکسوب گشته بخدمت اذنامی اردوی معلی سر افزای یافت *

بهار گلشن دانشوری مولانا محمد یعقوب لاهوری

که ذات خجسته صفاتش مظهر فیض ایزدی و مودت عنایات
سرمردیست و در فقه و اصول و تفسیر و حدیث و منطق و معانی و کلام
و دیگر فضایل و کمالات نفسانی و ملکات ملکی و انسانی نظیر و ثانی
ندارد - چون تابدده هور از آفت لایب طلمح نموده و وجود مسعودش که
سرچشمه فیض و محض خیر است آسبی بنجاب افزوده - در علم و فضل
شهره آفاق است و در هندسه و هیأت و جبرویات دیگر نیز طاق - بعد
از تحقیق دقیق و تشخیص حقایق در حالت بیخ منطق و معانی
سحر مبین بر روی کار می آورد و هنگام درس نگردد اذدیشه والا قفل از
در گنج خانه عالم بالا می کشاید - ایوم در همه باب همه حساب بر دیگر
فضلا مزیت نمایان دارد *

سوحلقه ارباب دانش و نکته دانی مولانا ابوالفتح ملتانی

که بعلم و فضل شهره زمانه است و در فزون دانش و حکمت یگانه -
کلامش همه جهت فصیح و حدیثش همه حساب صحیح - سخنان روشنش

فروغ بخش هر انجمن و شگفتگی طبع و رنگینی سخن و تازه گفتاری
و پاکیزه اطواری خاسته آن زبده ارباب سخن - بالجمله نور ضمیرش دیده افروز
بیفش و فروغ سخنش روشنی بخش دانش است - امید که آن
مورد عنایات آلهی سالی دراز مسند آرای انجمن دانش باشد *

طبقه حکما و جراحان

حکمت مآب حکیم صدرا خلف حکیم

فخرالدین محمد شیرازی

که در عهد شاه طهماسب فرمانروای ایران بعد از محمد نامی شاه
بود - سرشته نسبش بحارث بن کلاده که شرف ملازمت نزد البرکت
حضرت سرور الانبیا علی الله علیه و سلم و آله و اصحابه دریافته بدعای فیض
افتدنی آنحضرت اطلبی دانا و حکمی حائق از نسلش بهم رسیده تا روز
جزا فن طبابت در دودمانش باقی خواهد بود - پس از تحصیل طب
ریاضی و سایر فنون این علم در سال چهارم و ششم جلوس اکبری موافق سال
هزار و یازده هجری بهند آمده و در عهد حضرت جنت مکانی جهانگیر
بادشاه بخطاب مسیح الزمان معزز و مکرم گشت - اگرچه چندی در
آغاز کار در استعمال فنون طبابت بد بیضا نموده کار نامه تاثیر نفس روح القدس
و دم مسیحا بر روی کار می آورد اما آخر کار از ملاحظه این معنی
که دفع مقتضای قضا از حوصله طاقت خردمندان افزون است استعفا
ازین امر خطیر نموده مکرم سعادت طواف حرمین الشریفین دریافت
و تا بود بمنصب سه هزاری عز امتیاز داشت *

حکیم ابو القاسم مخاطب به حکیم الملک

در هند متولد شده ازین جهت که وقایق مهلکش در فن طبابت
بدرجه کمال ارتفاع داشت در عهد حضرت جنت مکانی بمنصب دو
هزاری و پایه عزت و اعتبار تمام رسیده درین وقت سعادت طراز نیز منظور
نظر عفایت حضرت خاقان خرد پرور است *

حکیم رکنای کاشی

از علم طب و معالجات صائبه بهره شامل و نصیبه کامل داشت
و هر درد دشوار علاج را معالجه نیکو نموده اوراق دلپای پریشان بیماران
را شیراز جمعیت صحت باحسن وجه می بست - چندی داخل
بندگان حضرت بود بسبب کبر سن رخصت انصراف بوطن یافته از ابر
نوال بادشاه دریا دل کشت امیدش سرسبز گشت *

حکیم موصنای شیوازی

فن حکمت را نیکو ورزیده و لطف حکمت را بحسن خلق آمیزش
داده اطرار حمیده و اوضاع پسندیده را فراهم آورده بمیمنت دست
و برکت دم موصوف است و بدستیاری معالجات پسندیده در خلافت
مشهور و معروف است - بعد از آمدن بهندوستان فطرت با رکن سلطنت
مهابت خان همراهی گزیده در آخر عهد حضرت جنت مکانی داخل
ملازمان سرکار خاصه گشت - درین عهد میمنت مهد بمنصب هزاره
سرافرازی یافته مقضی المرام است *

حکیم فتح الله شیروازی

از فرط ممارست این فن دقیق، شناس حقایق اشخاص اعیان وجود گشته بمعالجه اقسام عوارض نیکو می پرداخت و در استعمال فنون دوا و مدارا و تشخیص موضع ثنئی نداشت - بعد از رحلت او حکیم صالح پسرش به یمن سابقه رسا و تجربه بخطاب خانی و منصب هزارگی عز امتیاز دارد *

حکیم علم الدین مخاطب به وزیر خان

مولد و منشأش ارض پنجاب است بعد از اشراف بر من تمیز طریقه اقتساب علوم دنیوی پیش گرفته کتب طب از حکیم داوی بسند رسانیده در اندک مدت در سائر فنون آن قدرت و تفرّد کلی اندوخت و از روی کمال مهارت و خبیرت پی به تشخیص هر مرض از قرار واقع برده در معالجات کارستانی می کرد - و چون از قدم خدمت و تکرار معالجات نبض کیفیت مزاج خدیو روزگار و طبع شاهزادهای والا مقدار بدست آورده نهایت مرتبه حذاقت را درین امر کار می نمود بدین وسیله بسعادت محرمیت بار یافته چندی به دیوانی بیوتات و خدمت خانسامانی و دیوانی عز امتیاز داشت - و از غایت کردانی پس از جلوس اشرف بر سر بر سلطنت بمنصب پنج هزارگی ذات و سوار سر بلندی یافته بصاحب صوبگی پنجاب علم عزت برافراخت *

حکیم داود

که از حضرت خلافت بخطاب تقرّب خان سرافراز است خلف حکیم صفیبت الله است که شاگرد رشید پدر مسیح الزمینی بود - بعد از

رحله، پدر از غایت اقتدار معالجه امراض سر آمد اطباءی شاه عباس گشته
 کمال قرب و محرمیت بهم رسانید و پس از گزشتن شاه چندی منزوی گشته
 متوجه حرمین شریفین شد و از آن جا براه بندر لاهوری رفته مراجعت
 نموده در سال هفدهم جلوس مبارک موافق سال هزار و پنجاه و سه
 هجری درانت ملازمت اشرف دربانته از فوط مهارت درین فن بکمال
 رتبه عزت رسیده مکرر معالجات حکما پسند نموده - اگرچه چاره تقدیر
 از سرحد اقتدار بشر بیرون است و فی الحقیقت هر درد دشوار علاج با
 از شفا خانة لطف حکیم علی الاطلاق دریا مرحمت می گردد اما چون
 از وفور حدس و تجربه در معالجه امراض آن پایه بهم رسانیده که در
 مداوای امراض نخته بر سر بقرات و جالیفوس می بندد از زوی مبالغه می
 توانی گفت که هر جا که تشخیص از به نص گیری در آید شاید از
 لطف الهی دستبرد اجل را یاری غایت جانتها و اندازه تراج روانها میسر
 نگردد - اکنون بمنصب پنج هزاره سرافراز است و بکمال قرب و محرمیت
 از سائر حکما ممتاز *

شیخ حسن ولد شیخ بهینا متوطن کیوانه

در فن جراحی استاد کامل قدرت باغ خوب بود چون مهارت کلی
 و ید طولی درین باب داشت بچاره کبری هر گونه جراحی و وزه که بر پنجه
 قدرت می کشود معالجه اش سودمند افتاده جراحی بود روز به اندمال
 و التیام می آورد بلکه باعتبار سود مندی دوا و مداوا می توان از زوی
 مبالغه گفت که درین مائده بدیضا می نمود - چنانچه به یمن این فن رسا
 در عهد حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه بخطاب مقرب خان و منصب
 پنج هزاره درین زمان سعادت نشان بسبب ضعف پیروی در

کیرانه که وطن اوست گوشه نشین است و بیک تک رزیده سالیانه
خرسند - شینخ قاسم برادر زاده اش اگرچه همچو او نیست اما بالفعل درین
فن سرآمد جراحان قانون دان است و در معالجه مواد سموی و دیگر
اقسام وزرها و جراحیها مثل و قویین ندارد *

طبقه شعرا

سر آمد جادو کلامان نادره فن حاجی

محمد جان قدسی

از منوطمان مستهد مقدس است و به نهایت مرتبه تقدس ذات
و پاکیزگی صفات و روح و تقوی منصف - صاحب طبع ستوده است
و در شیوه سخنوری ممانت و جزالت را چنانچه باید رعایت می فرماید -
چون ظهور فیض باندیشه او موقوف است و خفای ذیور معانی به بیفکری
او موصوف در فصیده فصیده های نیک می نگرد و در قطعه و غزل
و رباعی و بنظریص مثنوی داد صدایع و بدایع لفظی و معنوی داده
ایراد معنیهای برجسته بی آهو می نماید - از روی انصاف هیچ کس از
سخنوران بر سخندش انگشت نتواند نهاند و در گفتار سحر آتارش ناخن بند
نتواند نمود - زیرا که سخن او مانند زر پخته از آتیش خامی منزّه
است و بجمیع وجوه نزد عیار شناسان معنی معقول و مریجه - القصه
سخن بلند پایه را همواره از فیض طبعش سرمایه بلندی جاوید حاصلست
و اکثر معنی پیش پا افتاده را آن چنان می بندد که از معنی بالا دست
پای کم نمی آرد تا بمعنی والا چه رسد - باعتماد عزیزان سخن فهم ازین جهت
که مدتها تن به بونه سخن سنجی گذاخته و قلم را رگ بر معانی ساخته از

هم روزگاران سرزنش ترجیح و شایستگی تفضیل دارند - اگرچه بحسب وجود از
 زمره متاخوران است اما بحسب مرتبت و اعتبار معنی در مقدمین بشمار
 می آید - در سال پنجم جلوس مبارک موافق سال هزار و چهل و یک
 هجری از وطن احرام طواف رکن و مقام این ابله امایی و مال محتاجان
 و کعبه جاه و جلال انس و جان بسته چون خود را با دراک این سعادت
 عظمی رسانید بنعام نقد و خلعت سرافرازی یافته برویانگ گرانمند در حلقه
 ثفا طراز این بارگاه گیتی پناه جا یافت - این چند بیت که به بیروت کواکب
 پهلو می زند از آن خورشید آسمان فضل بظهور آمده - * ابیات *

من آن نیم که کفم سرکشی ز تیغ جفا
 چو شمع زنده سر خویش دیده ام بریا
 دمی که بگزدم بی کرشمه ساقی
 نفس کند بدام کار روزی میندا
 کسی که لذت پیکان بی نشانی یافت
 دگر نشد به نشان آشنا چو تیر خطا
 نه غم بسینه نه پیکان بدل نه خار بیای
 بتنگ عیشی من کس مباد در دنیا
 شبی که عقده کشیم بناخن از مویش
 چو شمع جان بسرانگشتم آید از اعضا
 برای زینت مژگان بدیده خواهم خو
 وگرنه بر کف دریا کسی نه بسته
 بآب خون چو زمرّد کسی که سبز
 نه شان ابر شناسد نه شوکت درید

غزل

لی مرا بی ریخت افتاده در عالم ز نظر
 مردم چشم مرا خاک رخت نور بصر .
 خط رخسار تو با خویش طلسمی دارد
 که توان خواندش از رو نتوان کرد از بر
 بحر با دست تو منشور سخا می طلبد
 همه گفتند که بر آب نوبسده محضر
 گر کنی نامیه را منع نیابد بیرون
 غنچه از شاخ چو پیکان محبت ز جگر

نظم

زود به کیده من بی صبر داغ خویش را
 اول شب می کشد مفلس چراغ خویش را
 عیش این باغ به اندازه یک تنگ دل است
 کاش گل غنچه شود تادل ما بکشاید
 در چنین فصلی که بلبل مست و گلشن پر گل است
 گر همه پیمانۀ عمر است خالی خوب نیست
 سرفروشم را قضا از بس پریشان زد رقم
 هر که دیدش گفت مضمونی درین مکتوب نیست
 کند چه حرف گرفتاری ام را تحریر
 بیلی خامه سزگ گر رقم شود زنجیر
 غلام همت درویشی ام که بی منت
 نشانده آتش حرص مرا بوج حصیر

گزشتنم ز تو باشد چو دشتی سوزن
 که با حریر بود گرچه بگزد ز حریر
 در دل من ز لم آبله می روید خار
 گلشنم تازه بود بی مدد ابر بهار
 جموهر ذات تہی دستی جاوید آرد
 چون ترا تجربه حاصل نشد از دست چنار
 بیم نقصان بود آنرا کہ کمالی دارد
 میوه چون بخته شد از شاخ بریزد ناچار
 عاشقان را بدو محراب حوام است نماز
 قبله طاعت محمود بس ابروی ایست
 من نمی گویم بچشم نه قدم یا بر زمین
 چشم من فرش است هر جا می نهی پا بر زمین
 کشتی چشم تو من بود با دینا قدر
 اشک زرد آورد آمد پشت دریا بر زمین
 یاد زری تو بخاطر رسد ز دیدن گل
 هیچ راهی بحقیقت نبود به ز مجاز
 رشک بر زندگی خضر ندارم بجز این
 کہ نشان از سر زلف تو دهد عمر دراز
 جا بود افتادگان عشق را پس آسمان
 من هم از افتادگان عشقم اما بر زمین
 آنکہ هرگز بر نمی دارد قدم از چشم من
 حیثی دارم کہ نقش پای او بر خاک چیست

دل بزلفش بسته قدسی چه می خواهی دگر
صید بسمل گشته را معراج جز فتراک چیست

رباعی

در ساعز من می طلبی را جان نیست
می گویم و از هیچ کس پروا نیست
با گوهر اشک خویشتن ساخته ام
چشم چو حباب بر کف دریا نیست

رباعی

دانی ز چه بی حجاب می خندد صبح
انگاده ز رخ نقاب می خندد صبح
این نموده چون مقام خندیدن نیست
بر خندد آفتاب می خندد صبح

مثنوی

غنیمت شعر این چنین دوستی
که دید این قدر مرغز در پوستی
سخن آنچنان در وی افشوده پای
که از نقل کردن نه جفبد ز جلی

مثنوی

ز پیوستن خلق نجرید به
ز پیوند بر شاخ روید گسره
مپیوند با هیچ کس زینهار
که ناقص بود ظرف پیوند دار
ز قطع تعلق چه بهتر بود
گلی چیده را جلی بر سر بود

ابو طالب متخلص بکلیم

موظفش کاشان و تولدش در همدان و نشو و نما در هندوستان که
مقام پاکان هفت اقلیم جهان است یافته نخست با میر جمله که بروج الامین
متخلص است بسر می برد و بعد از جلوس مبارک ملازم سرکار
خادمه شریفه گشته به تحریک بخت کار فرما چون گفتارش هوش فریب
و دلآویز و طبعش معنی رس و فیض آمیز بود بخطاب ملک الشعرائی
امتیاز یافت - اگرچه استحقاق آن منصب جلیل القدر حاجی محمد جان
قدسی داشت اما ازین رو که پیش از رسیدن حاجی او باین خطاب
سرافرازی یافته بود تا دم آخر برو بحال ماند و تغییری بدان راه نیفت -
بالجمله شاعر جادو فن تازه گفتار است و بنای سخن از مدافعت
فکر فلک آهنگش مستحکم و استوار - سخفادش پخته است و بمیزان
اذدیشه بر سخته - هرچه گفته همه متین و دلنشین و عبارتش صاف و معنیش
رنگین - حسب الحکم اقدس چندی بجهت نظم بادشاهنامه انعمان آرای
فکته دانی بود تا آن هنگام که بهار مانند در گلشن جاوید ربیع کشمیر توطن
اختیار نمود و رقم سنجان دیوان قضا بر ورق حیانتش خط کشیدند - بعدی از
اشعار او بجهت انبساط طبیعت سخن فهمان بقلم می آید * ابیات *

ز تیغش چاک شد دل چون نهان سازد غم او را
گر بیلن پاره شد گل را کجا سازد نهان بسو را
سخن در هر زبان بی زحمت تعلیم می گوید
اگر طوطی به بیدند بکرة آن چشم سخن گو را
دیگر

دنبال اشک افتاده ام جوهرم دل آزده را
از خون توان برداشت پی نخچیر پیکان خورده را

دیگر

هر کس اگر بقدر هجر بهر یغتی
بایستی آب بهر نصیب گهر شود

دیگر

زخمهای شانه از زلفت فراهم می شود
بخت اگر یاری نماید مشک مرهم می شود

دیگر

خفده بد مستی است در ایام ماهشمار باش
محتسب بومی کند این جا دهان بسته را

دیگر

بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا
چشم از جهان چو بستنی از روی توان گزشت

دیگر

درست بهیچم فروخت با همه یاری
یار نروشی درین زمانه همین است

دیگر

جان نیابی اگر ای دل گله بیجا چیست
نو که پروانه بزمی هوس اینها چیست

دیگر

سرو را سایه یکی بیسش نباشد بسا ربا
این قدر خاک نشین در نه آن بالا چیست

دیگر

طوطی آن روز که منقار بخون رنگین کرد
گشت روشن که چه روزی سخن پرداز است

دیگر

چه دل سوزی که چون من رفتم از دست
کسی از کشته پیکان بسو نیارد
میان غمگساران سوزم از غم
چو آن کشتی که در دریا بسوزد

دیوانه حسن معانی شیفته طرز سخندان

واقف رموز نهان و پیدا ملا شیدا

فکرش نکته طراز و طبعش معنی پرداز است و منشأ و مولدش
فتح پور اکبر آباد - هر لحظه طبعش در اندیخت معانی تازه آبدار چندین
خیال نوآئین بر روی کار می آورد و خاک زمین سخن را که از گرد
کساد خاک مال خورده بود بکیمیای فکر زر می نمود - و در سخن طرز
باستان گزیده بر متاخران پیوسته زبان طنز می کشود و یک قلم این جماعت را
از سلسله ارباب سخن خارج دانسته از خطه سخنوری اخراج می نمود -
و از بس که اندیشه رسا و فکر درست داشت در مجلس فکر سخن
می نمود و پیوسته در انجمن با شاهدان معانی خلوت می داشت - و
با طرز تازه خصم دیوبند بود و شعر تازه گوین را بدتر از تقویم پارینه می
داشت - اگرچه از مراتب علمی بیگانه بود اما در قوالین سخن آفرینی
یگانه وقت خود است و رسائی فکر به پایه ایست که در یک ساعت نجومی

تصیّداً غراً که نظم ثریا را نمونه تواند بود بکلک شعری^۱ شعار می پرداخت -
و طراً اشعار را از دستی پیرایش می داد که هیچ سخن دستگاهی
شانه وار در وی ناخن بند فتواند ساخت - و در برابر مخزن گنجشور گنجچه
که صاحب پنچ گنج است طبعش با حور هم پنجه قریب بدرازد
هزار بیت مثنوی منظم ساخته مشتمل بر سقنای حکمت آمیز
و معانی دلآویز و آن را دولت بیدار نام نهاده و سر آغاز آن این
بیت است -

بسم الله الرحمن الرحيم آمده سر چشمه فیض عمیم
و در آن کتاب داد سخندوزی بذوی داده که هر نکته از آن یک کتاب
سخن است بلکه هر نقطه از آن خال بخساراً شاهدان این فن - و
از برای حاجی محمد جان قدسی که سر دفتر قدسیان است به تیزی تیغ
زبان قطع اللسانی کرده و بر تصیّد^۲ او که مطلعش اینست * بیت *

عالم از فالت من بی تو چندان تفک فطاست
که سپند از سر آتش نغواذ برخاست

نکتهای رنگین گرفته و بعضی جا کلکش از دستی ناخن بند کرده که
جای انگشت نهادن نیست و بعضی جا بر طراً اشعار شانه وار بیجا پدیدده -
و در سال هزار و چهل و هفت هجری این قطعه که بر نیز زبانی او برهان
قاطع است در هجو میر الهی گفته -

* قطعه *

ای میر من که کرده الهی تخلصی
از مرد لای ارچه الهی شدن خطلمت
زین رطب و یاسی که بود در کلام تو
گر منکر کلام الهی شوم بجاست

میر مذکور از اجتماع این قطعه بسیار بر آشفت و چندین رباعی در هجو او

انشا نمود اما هیچ تلافی آن نکرد - و مولانا در اوایل ملازم سرکار خان
خانان عبد الرحیم بود پس از آن بسططان شهریار مخصوص گشته و بعد
از آن داخل بندگان درگاه عالم پناه گردید - و در آخر حال گوشه گزین
خطه کشمیر و خوش نشین آن مکان دل پذیر گردید و بمواجبی که
از سرکار می یافت خوردند بود و باقی عمر آن جا بسر رسانید - و بعضی
از ابیات بلند آرازه آن بانغ نصاب کمال بلاغت کلام که آریزه گوش
بفات گردون و ابتدای روزگار گشته و باشفا زوی غرایب معنی در
صدر انجمن دها جا گرفته درین اوراق پذیرای تحریر می گردد -

ابیات

ای بروی تو گرو آئینه را چشم نیاز
شانه را بست دعا در شب زلف تو دراز

گر بصحرا مو فشاند دشت پر سفید شود
وز بدریا مو بشوید خار منهی گل شرد

هوای شست زلفت ماهی از کوثر برون آرد
شکر خند تو مور جوهر از خنجر برون آرد
هوایت در سر گنجد که در زهر دم تیغست
چو شمع از جیب خود هر دم سر دیگر برون آرد

زلف او را رشته جان گفتم و گشتم خنجر
زانکه این معنی چو زلفش پیش پا افتاده است

اگر گیسو بر افشانی هوا در مشک تر پیچپی
 و گوی خستازه بنمائی شب مادر سحر پیچپی
 نسوزنگر داند آن خاکی که از روی بوی مبار آید
 شناسم بوی زلفت را اگر در مشک تر پیچپی
 نه من دردم نه تو بادی نه من زلفم نه تو شانه
 که چون من بیشتر پیچم تو با من بیشتر پیچپی
 بدین حسن تو نگار زلف چون دلخ گدا داری
 که گاهی سائبان رخ کنی که بر کمر پیچپی

زهی بزلف و رخ طاعت و گناه تمام
 که این تمام بود روشن آن سیاه تمام
 من و شبی که نه گردد بسال و ماه تمام
 نوئی و روز وصالی بیک نگاه تمام
 بیود زلف سیه طالعم چو نو مشقی
 که نا نوشته کند دست را سیاه تمام

اشکم نه ز خون است گره بسته بمزگان
 کز جور تو چشم گزید انگشت بدنجان
 از لذت آب دم نیغ تو سرشکم
 هر لحظه بر آرد سسر دیگر ز گریبان
 از وحدت و کثرت چو سخن گوید عارف
 از خط و دهان تو کند صحبت و برهان

از روشنی و نیرنگی آن عارض و گیسو
چون صبح نونگر بود و شام غریبان

ستایش سرایا نیایش تراست
که در هر نمودی نمایش تراست
دهد ذوق توحید تو در دهن
سخن را زبان و زبان را سخن
بازدیشه راه تو فتوان سپرد
کس تشنگی ز آب گوهر نبرد
سخن چسبون ز حمد تو بنزدن نگار
چه پرورده گوید ز پروردگار
چو چشم ارچه خود برسیه آمد
بچندین زبان عسدر خواه آمد
چو چشم سیه بهتر است از سفید
بجرم از تو بشم چرا نامید

نکته سنج بی نظیر قدسی فطرت روشن ضمیر مولانا ابوالبرکات المتخلص به منیر

امیر خطه کلام است و کلامش زبیب مفعله ایام - فروغ رایش
اظهر من الشمس است و طبعش مانند مالا چارده درست و روشن -
در انگیزش معنی و پردازش خیالات بی انباز و در ابداع عبارات بدیعه
و مضامین عالیله از سایر نکته وران ممتاز - در پانصدانی او هیچ سخنوری

را سخن نیست و در شیوهٔ زباندانی هیچ نکتهٔ ویژه‌ی چون او نادرهٔ فن نه -
 بلندی نظرت برنده که فوق آن منصور نباشد و درجهٔ فکرش بدرجهٔ که
 بالاتر از آن در خیال نیاید - ما فذد نفس کل تمام استعداد است و بسا
 عقل اول تمام خرد - هرگاه طبعش چون طواری گامستان سخن می‌گذرد
 از شاخ قلمش سخن رنگین بر می‌دهد و فکرش چون محسنات بدایع
 را ابداع و قانیهای مستحسن را اختراع می‌نماید زمین سخن رشک
 چمن فردوس می‌گردد - بعنوانی که در شیوهٔ نظم به تجرید منسوب
 است بهمان دستور در فن نثر به تفرید موصوف - آن نیز اوج سخنوری
 که سخنانش بزرگی مشهور است و فزاکت و لطافت عباراتش بر زبانها
 مذکور اگرچه بحسب سرشت از افق لاهور طالع گردیده اما کرم بخشش
 بر اوج دقیقهٔ سنجی معانی هزار درجهٔ زیاده از اهل ایران ارتقا گزیده
 چنانچه در نظم بدویین نگارین نموده همچنین در نثر به نثرهٔ سببی پرداخته -
 در منشآت بطور خسرو زمین سخن و آفریدگار معانی قلمزنی نموده
 و الفاظ تازی فصیح بالفاظ فارسی آمیخته معانی روشن در عبارات ایوان
 نموده - القسهٔ بروشی حرف زیده که از آن دست سخن بلند گفتن از
 دست آن والا دستگاه می‌آید و هیچ صاحب سخن را این دستگاه دست
 نمی‌دهد - تا جملة ان ملک الملوک افلیم فضائل بر دست سخن
 سگه فیض زیده و معنی را صاحب خطبه ساخته حیف صد حیف
 و جهان جهان دروغ و درد که آن جوان طبع کمال عمر طبیعی
 نرسیده و مراحل زندگانی تمام ننموده در عین ایام شباب که فصل
 بهار فیکونی سالهای زندگانی است بر شهرستان عدو آورد و مانند معنی
 نو در زمین سخن تن بخاک در داده فرصت آن نیت که سخن خون را
 گرد آوری نماید - من بده را از آغاز ایام طفولیت بآن مستجمع بدایع

معانی انغلاق صحبت افتاده دو معنی در یک بیت و در دیگر در یک آئینه
 در یک بیت و یک خلوت بسر می بردیم - اگر پلس ظاهر در کار نبودی و در
 نظر پیش بین نزدیک نگر اهل استعداد دور از کار نغمودی هر آئینه فصلی
 در مدح و ستایش او از روی نفس الامر نه از راه مبالغه بقلم آورده منّت
 بر جان سخن گزاشتمی - رحلت آن جناب روز دوشنبه هفتم رجب سال
 هزار و پنجاه و چهار در اکبر آباد واقع شده و نعشش بلاهور رسید - این
 چند بیت که هر یک آن مازند فرد آفتاب عالمگیر شده شایستگی آن
 دارن که بر بیاض صبح نوشته شود درین مقام ابراد می یابد - * نظم *

بسکه دامن گیر حسن او بود دست حجاب
 از حیا در خلوت آینه نکشاید نقاب
 چشم دل چون باز شد معشوق را در خویش دید
 عین دریا گشت چون بیدار شد چشم حجاب
 من خجل از فوق خود او شرمسار از ناز خویش
 غافل از شوق نگه او از حیا من از حجاب
 نامه از درد دل هر گه که می سازم رقم
 می طپد در دست من نبض قلم از اضطراب
 رنگ گل جوشد ز فیض مدحش از شاخ قلم
 بوی عود آید به بزم خلقتش از چوب رباب

هر که کج باشد زبانش پاینده او کمتر است
 شانه چون دارد زبان راست جایش بر سر است
 رازدار حق ندارد قدر گوی سامانش نیست
 هدیه مصحف چو خطش خوب نبود کمتر است

هرچه گوید مرد صاحب دم دایم معنی است
 هرچه آید بر زبان تیغ بحث جوهر است
 عزت از خواهی مشو پابند یکتا ای عزیز
 تا زمین گیرست ز پیوسته خاکش بر سر است

باز وقت آمد که از کیفیت فیض هوا
 ابر گسردد تر دماغ و گل شود رنگین ادا
 مسطرش از رشته بلران کند ابر بهار
 چون نگارد وصف گل بر کاغذ ابری هوا
 از تماشای چمن نظاره رنگین می شود
 می توان بستن کفون بر پنجه مژگان حفا
 مصرع آن قامت باد آمد و از بخاطرم
 مطلق سرزد که لفظ اوست چون معنی رسا
 قامت او صد قیامت مصرعست و یک ادا
 قامت موزون کجا و مصرعه موزون کجا

دینعی

آئیده را که عهد بعسن نسو بسته است
 با صورت نو نقش درستی نشسته است
 از شانه کاکلت بزبانها فدا شده است
 تا در شکمت دل کمر خویش بسته است

ابیات

در چمن آن سرو رعنا بر کنار جو گزشت
 آب از رفتار ماند و گل ز رنگ و بو گزشت

داشتم ز آن شوخ آهو چشم امید نگاه
گوشه چشم نمود از دور و گفت آهو گزشت
بای چوبین راه باریک رفتن مشکل است
شانه حیرانم چه سلن از تار آن گیسو گزشت

بگاه جلوه بر افشان ز تار گیسو را
ز تار گیسو زه کن کمان ابرو را
بجز مذیر که طاق است در سغفدالی
کسی نه فهمد مضمون بیت ابرو را

سرگزشت گریه از مرغان ما باید شنید
از زبان موج حرف آشنا باید شنید
از سینه مستی زدم در دامن زلف تو دست
از زبان شانه ام اکتون چها باید شنید

ما بزرگ شیشه صاحب مشروب و آزاده ایم
تازه بر مانفد ساغر صاف دل چون باده ایم
چون حباب باده از مستی درین بزم نشاط
رفته ایم از خویشتن تا چشم را بکشاده ایم

گر چشم تو نکته دان نبودی
مرغان تورا زبان نبودی
من آینه را ندادم سی روی
گر روی تو در میان نبودی

منم آنکه کوس دانش ز شکوه نکنه دانی
 زده خسرو ضمیرم بقلمسرو معانی
 رخ صفحه ز آب گوهر همه شست و شوی یابد
 رگ ابر خامه من چو کند گهر فشانی
 چو نسیم نو بهاری چو هوای صبح گاهی
 سخفم بنایه رویی نغمه به گل فشانی
 ز متانت و جزالت همه لفظ و معنی من
 چو خرد بکهنه سالی چو هبس به نوجوانی
 چو روز سوی گلستان غزل مرا سران
 همه بلبلان گلشن ز یاد من
 من و آتش صحبت تو و آد
 من و عشق جاودانه تو و حسن روی
 ز غبار سینه بادا همه عمر تیره چشمی
 که ز خط عارض تو نکند سواد خوانی
 سبق کرشمه کم ده مژگهای سحر فن را
 که بابروت ز شوخی نكفند هم زبانی
 بتوداده شرح سوزم بتو گفته حال اشکم
 مژه ام ز گرم خونی نگاهم ز تر زبانی
 همه گوش چشم گردد همه چشم گوش آن دم
 که پیاه ناز گوید بمن ابروت زبانی
 نه مرا زبان شکوه نه ترا دهان خنده
 من و رنج بیزبانی تو و فیسد بیدهانی

یک نفس از سینه ام سوز محبت دور نیست
از دلم سردی معجز این شمع از کافور نیست
تا یکی باشد ز درد انتظارت خون چکان
رحم کن چشم سفیدم پنبه فاسور نیست
تیره بختی بادل روشن شگون دارد منیر
شمع را صبح سعادت جز شب دیچور نیست

لی ز عکس چهره ات گل در کف آئینه را
جلوه حسنت بود فصل بهار آئینه را
روی با آئینه از جلوه سازی زبرور
مبارت کفد آئینه دار آئینه را

تا هست مرا بخاموشی دست روی
راز دل خویشتن نگویم بکسی
نی راز دلم ماند و نی من پر جلی
مانند حباب گر بر آرم نفسی

از حسن تونگر تو مه برده زکات
بر صبح نوشته شام خط تو برات
می کرد رقم وصف لبث را قلمم
یک نیزه گزشت از سر ابعیات

مهین برادر مولانا منیر مولانا فیضا

بعد از ملا منیر شاه فیضا که فیض اندوز مبدای فیاض و مهین برادر

آن رازدان سواد و بیاض است چون ازین جهت که به تجرید یگانه و در فقر افسانه روزگار بود عزیزان صحبتش را که مافذ نام او سراپا فیض انگاشته وجودش را غنیمت می دانستند و از آنس که صاحب مشرب و درویش وضع افتاده در خائلی نهادی هیچکس بگرد او نمی رسد قایم مقام ملاً منیر قرار داده بهر فیض کامل ازو می یافتند - بیست سال دیگر انجمن آرای سخن بوده در سال هزار و هفتاد برحمت حق پیوست *

مظهر فیض نامتناهی میر آلهی

که با فیض رابطه آلهی دارد و با سخن استیفاست طبعی - طراز سخنش بسیار تازه و اشعارش بلند آرازه - لطف کلامش از قیاس افزون و جزالت الفاظش از خیال بیرونست - در تصیده قصدهای نیکو می کند و در غزل معنی برجسته می بزند - استعاره و تازه گویی را بمرتبه کمال رسانیده و در خانه بیت خصوصیات دیگر را طفیلی دانسته - بیشتر در نازگی ادا و نزاکت و استعاره می گوید - مولدش همدان است و بمواجبی در خور داخل بندگان درگاه فلک نشان - در وقت مراجعت حکیم حاذق از حجابت بخارا در خطه کابل چون میر مذکور بدیدن حکیم حاذق رفت قضا را نقش حکیم با میر کج نشست و صحبت باهم راست نیامد - میر رنجیده خاطر گردیده و از شوخی طبیعت که لازمه شعراست این رباعی در هجو آن مجموعه مدائح پرداخت -

دایم ز ادب سنگ سجو نتوان شسند

در دیدن اختلاف مور نتوان شد

صحبت بحکیم حاذق از حکمت نیست

با لشکر خبط رو برو نتوان شد

این چند بیت نیز از نتایج طبع اوست -

چشم از هر گردش با فاز عهد تازه بست
خط مشکینت بیاض حسن را شیرازه بست
نشاء از تیغ او دارم که چاک سیفه ام
چون خمار آورد نتواند لب از خمیازه بست
سیفه کدم دل خراشیده ولی از قحط خون
فاختم بر خویش نتوانست رنگ تازه بست

بر روی تلبان باز کن زلف بهم ناییده را
بکشا که مضمون نیست خوش این مصرعه پیچیده را
از زلف خوبین فارغم اما پریشانم هفوز
آری به بیدار بست غم خواب پریشان دیده را

هیچ است تو دهان چون فند
مانیم و دای بهیچ خورسند
از ما دل اگر کنند سهل است
دل از دل مانمی نسوان کند

به زبان آنچه نگفتم به نکه خواهم گفت
مردم دیده ما هم لب گوید دارد

ما از همه کس بیش بهائیم الهی
در شهر اگر مردم بیکار فروشند

کشور سخندانی را صبح صادق مجموعه حکمت الهی حکیم حافظ

که چراغ دردها حذاقت است و فروغ دیده صداقت - قانون سخندانی
را بلطف اشارات بیان می کند و قاعده معنی پروری را بحسن عبارات
عیان می نماید - نواکت را با متانت باهم آمیخته و چندین معانی
فوائین انگیخته طرز سخن طرازی پاستان را با طرز معنی پردازان تازه
استزاج داده و طرزی نو آغاز نهاده - مقتدای ارباب فضل و براعت است
و پیشوای اصحاب این صفاقت - شعر را بطرزی می خواند که صورت
معنی را برای العین می توان دید و جلوه ایگار افکار را توان بچشم هنر
مشاهده کرد - او پسر حکیم همام است و باعتبار اصل گیلانی و ولادت او
در فتم پور واقع شده و در قلمرو هندوستان نشو و نما یافته - قبل ازین
بمذصب سه هزاری و خدمت عرض مکرر سرافرازی داشت اکنون در
اکبر آباد گوشه نشین است و هشت هزار روپیه سالیانه دارد - و برخی
اشعار آن سر دفتر سخندوزان درین صحیفه ثبت افتاده - * ابیات *

در سخن پنهان شده مانند بو در برگ گل
میل دیدن هر که دارد در سخن بیند مرا

گل در چمن نیامده در فکر رفتن است
دیگر چه اعتبار جهان خراب را

سر زلف برکشادی دل انجمن گره شد
سخن از لب تو گفتم بلیم سخن گره شد

از گریه ما بصر نه تنها گلسه دارد
گوش مدف از ناله ما آبله دارد

چنین که کرد سیه روزگار من گردون
عجب نباشد اگر روز بینم انجم را

بنگر بسوی کوهکن و عبرت ازو بگیر
از نیرو دل موم بود گر همه خار است

در پرده خاک نعمها هست ولی
وقتی شنوی که گوش بر خاک بی

سعدای گیلانی

چون اختر سعد از گیلان طلوع نموده در درجه سخن شناسی و نازه
گوئی زبده والا دارد و طرز پاستن را به نیکو طرزی می طرزند - هر بیتش
بیت الشرف کواکب معانی و نگاشته کلکش زبور صفحه نکه دانست - چون
در فنون هنرها و الفراع بدایع و منابع خصوص صناعت میانت و حکای
و خوشنویسی و حید عصر خود است و بغایت خوش صحبت و
نیکو سخن و متواضع و خلیق در زمان جنمت مکانی بخطاب بی
بدل خان و داروغگی زرگرخانه و منصب مفلسب سرافرازی پانده در

عهد مبارک نیز بهمان خدمت قیام می نماید - این چند بیت از اشعار اوست -

سواره آن مه زین رکاب می آید
 بچه‌ره رشک هزار آفتاب می آید
 بآب تیغ تو دل می کشد ز آب حیات
 چو تشنه کو سوی آب از شراب می آید
 کفشد رخت عرق ای نازنین ز لب نگاه
 بدور حسن تو از آتش آب می آید
 تو مست حسنی و من مست عشق چیست حجاب
 چنین در مستی کجا از شراب می آید

از ناز چو آغاز کنی عشوه گری را
 آرام بوی آدمی و حور و پری را
 شاید که بچین سر زلف تو بود راه
 بگرفته دلم دامن باد سجری را
 از جیب دلم تا کنی دست ستم دور
 با فاله هم آغوش کنی بی اثری را

ز تاب عشق هر که پیش او بیتاب می گردم
 گهی از شرم آتش میخورم گه آب میگردم
 بروی چون زخم هرگاه خندد دلستان من
 بگردش مضطرب چون قطره سیه‌اب می گردم

نسیمی گردوزد بر تاز زلف غنبر انباش
چو زلف مشک بویش گرم پیچ و تاب می گردم

لی گلشن جمال ترا صد هزار گل
یک گل ز حسن تو نشکفت از هزار گل
مژگان چو سایه بر گل روی تو افکند
ترسم شود فکر چو از نوک خار گل
گر بگویی ز روی نوازش به گلستان
بلبل کند برآه تو ای گل نثار گل

دارم اندر غنچه دل از خیمت گلشنی
همچو گل پوشیده ام از خون دل پدراهنی
تیر مژگان بسکه زد چشمت ز مسای بر دم
سینه دارم که هر داغش بود پروریزی

آنی که سپرت آسمان پایه بود
بر ملک جهان عدل تو پیسرایه بود
تا هست خدا تو نیز خواهی بودن
زیرا که همیشه ذات با سایه بود

محمد قلی سلیم

شاعر سلیم الطبع سلیم نخلص صحیح فکرت سالم نظرت ولادت گاهش
طهران است والیوم از منسوبین وزیر صاحب تدبیر اسلام خان - در خیال

انگیزی و ادا پردازی با شیرین گفتار خجند پهلوی می زند و هیچ
 بیتی از اشعار او خالی از ادای نیست - و در افکیضت تشبیهات
 بد طولی دارد و در پرداخت ایهامات دست تمام حاصل کرده -
 هزاران معانی عجیبه و غریبه از طبع او پدیدار گشته اگرچه کم
 گو است اما پائیزه گفتار است و بسیار رنگین سخن - ازین بهنگز که
 باعتقاد بعضی عزیزان گاه گاهی فرزندان طبع بعضی عزیزان را که یتیم
 مانده اند به پسر خواندگی بر می دارد و در تربیت آنها کوشیده
 لباس فاخر می پوشاند بر زبانها افتاده - و اکثر ارباب سخن در فرزندان
 معنومی او نیز سخن دارند و گمان شان بلکه یقین آنست که آنها نیز پسر
 خوانده اند که ایشانرا زبان داده - بل جمله اکثر از ارباب این فن باری
 بی اعتقاد اند و زبان به بیخاری او می کشایند و بجزر جمععی که آنیفته دار
 انصاف اند و صورت و معنی را بوجه احسن شناخته هیچ یکی از نیکو
 خیالان را بار اعتقاد نیست - از اشعار ابدار او این چند بیت ایراد
 می یابد -

تفها ند شمین زلف تو بسیار دراز است

مژگان تو هم چون شب بیدار دراز است

حاجت بتل ندارد آن گل که کج کلاه است

در خواب حیف باشد چشمی که خوش نگاه است

تا وجه می نباشد نتوان سوی چمن رفت

بر من نظاره گل دیدار قرض خواه است

فرو بهار است و چمن در پی سامان گل است
ابر بر زوی هوا دود چراغان گل است

رشکم ز گفتگوی تو خاموش می کند
نامت نمی برم که دلم گوش می کند
نیگ و بد زمانه بیرون کرده ام ز دل
آنینه هر چه دید فراموش می کند

دولت تیزی که می گویند شمشیر تو بود
بر سرم آمد ولی بسیار زود از من گزشت

جوهر ذاتی ندارد احتیاج تربیت
صورت آنینه را نقاش کی پرداز کرد

در نعمت فالک مرغ چمن آید بیرون
گر لب غنچه کشسانی سخن آید بیرون
از وجودم اثری بسکه ضعیفی نگزاشت
چون حسابم نفس از پیسرهن آید بیرون

ملا نسبتی تمهائیسوی

که نسبت به سخن برگزیده و باهلی معنی منسوب گردیده - از مهر
و محبت بهره اندوز است و جمله درد و سراپا سوز - سخنانش نمکین و شوز
انگیز است و گفتارش هوش فریب و دلویز - رسائی بر طبع سحر پردازش

مفتون و یکتائی از کمال تفرد فکر سدره پردازش معنون - خاکساری را از خاک برداشته و در گزشتگی از خافه بدوشان گزشته - در وقت آمدن از لاهور در سال هزار و شصت و دو بنده چون به تهانیسر رسید بتکیه آن نمود پوش رفت حالی قالی فرستاد و خود نیز مانند مصرع به بی تکلفی تمام در رسید و چون معنی بلند بر زمین سخن نشست و معنی خاک نهادی را باز نمود - این خاکسار نیز درین معنی تتبع او نموده خاک نشینی برگزید - ظاهر شد که شیوه آن صاحب باطن همین بوده - گرمی بسیار نمود و چون یلان سوخته برشته گرم جوشیده آنکه لختی از اشعار آبدار خود را بر وقت تمام خواند و سخنان تر را گریه آورد ساخت - در آن ایام مثنوی در برابر مخزن اسرار در میان داشت برخی از آن بر زبان آورد - لای سخنان در سفینه دلها بطریق یادگار درج نموده شعر را بسیار بدرد و سوز می خواند و در اثنای خواندن شعر مژه تر می کند - همیشه آینهوار آن روشن ضمیر نمود می پوشد و با لباس اهل دنیا تن در نمی دهد - برخی از لطایف اشعارش درین صحیفه ثبت افتاده -

باجلان هم مزاج دان نشدند
 کس فداند که گل چه خو دارد
 فسبی دل بدرد معتبر است
 لاله از داغ آب رو دارد

لاله رست از قتلگاه کوهکن در بی ستون
 خون فاحق گشته آخر دامن صحرا گرفت

بگیر پسرده ز رخسار و چشم بالا کن
گسسته چشمت چشم مرا تماشا کن
دو زلف داری و خال و خط و کرشمه و ناز
دگر چه باید برخیز فتنه بالا کن
اینگ خدنگ مرگان اینک کمان ابرو
مستی و فتنه در سر برخیز و قتل ما کن

ز سوز دل افسانه می نویسم
به پروانه پروانه می نویسم
بدل می نویسم چه خواهم نوشتن
کذابت به دیوانه می نویسم

برون نیامده ام هیچ گاه ز خانه خویش
سفر چه داند عفا ز آشیانه خویش
نمی برم ز پرو بال عاریت چون تیر
نشسته ام چو کمان روز و شب بخانه خویش

بسر زد یا بدل زد یا پیا زد
نمی دافم صحبت بر کجا زد
ز اول سعی بیجا کرد فرهاد
همان یک تیشه آخر بجا زد

حسن بیگ رفیع مشهدی

مشهدی الاصل است و سخنان بلندش پیرایه ده عقل - طبعش چو

موسم گل روانست و فکش مانند بهار رنگین و گل افشان - اندیشه اش مانند بهار چمن طرازی گلستان سخن می نماید و قلمش به تحریر اشعار رنگین زمین سخن را رشک چمن می کند - مدنی بعنوان انشا طرازی و منشور نویسی با نذر محمد خان والی بلخ و بخارا بوده و در سال هژدهم جلوس مبارک از راه تحریر یک صحبت کار فرما که او را بدین درگاه آسمان جابه رهنما شده بود باستان بوس معالی رسیده در بندهای والا درگاه شرف انتظام یافت - اگرچه در لباس شعرا نیست اما بمقتضای موزونیت طبع اکثر اوقات قصیده و غزل و مثنوی مشتمل بر مدح اشرف بظرف انور می گزاند - این چند بیت از جمله اشعار اوست - * ابیات *

چو رشته از گهرم گر لباس پوشانی
ببر آرزو سوخود را همان بعربی
چو شنبجه که بود در میان خرمی کن
نشسته ام بدل جمع در پریشانی

عکس رخسار تو چون در می زلفه افتاد
شد گمانم که من چاره در جام افتاد
طعمه شهوت و رسوائی مجنون بس است
درفه طشت من و از هر دور یک به افتاد

پای را سرخویش را چون شمع مکهفل سوختم
گر نشیفت عاشق از با این چنین خواهد نشست

مثنوی

بآب زندگی شویم دهان را
چو مداحی کنم ششاه جهان را

صدف پر در کند گوش از کلامش
 نگین نا کفده گیرد نقش نامش
 چرا در کان نباشد لعل سیلاب
 که از شرم و قارش کوه شد آب
 اگر یابد ز مدحش صفحه زبـور
 شود هر سطر او عقده ز گوهر
 اگر از لطف بیفتد سوی دریا
 گهر گردد حباب روی دریا
 ز قهرش گره نظر افتد بگرداب
 شود چون دیده مقراض بی آب

شیخ محسن فانی

جلوه سنج حسن کلام است و مانند بهار در کشمیر صاحب مقام -
 شاهدان معانی را باحسن رجوع بر صفحه بیان جلوه می دهد و
 سرانگشت قلمش عقده از سر رشته معانی به نیکو ترین وضعی می کشاید -
 فکرش آرایش ده دیوان سخن است و کلکش چهره آرای بتان
 معنی - فیض اندوز کمالات طبیعی و الهی بوده اوج گرای جمیع علوم
 است و شاعری دون مرتبه آن والا فطرت است و سخنوری کهین پایه آن
 مهین سردار خطه فکرت است - چون بعض اوقات بفکر شعر می پردازد و طرا
 اشعار را بشانه قلم می طرازد لاجرم نام آن عالی مرتبت در جرگه شاعران
 بقلم آورده از دیوانش این ابیات که دیوان دستور سخن اند درین دفتر
 ایراد نموده می آید - و چون غنی نام از شاگردان مولانای مذکور
 خالی از نشاء فیض نبود و گفتارش کیفیت خاص داشت چند بیت

از زاده‌های طبع او نیز درین مصحف پذیرای نگارش می‌گردد. از جمله اشعار ملا محسن -

* ابیات *

تاب دیدار تو آورد دل ر متفعلم
آب می شد اگر آن آئینه جوهر می داشت

مصحف روی تو آئینه از بر می کند
پیش ارباب صفا اظهار جوهر می کند
گرچه خوبیهایی حسش گفت کاکل در قفا
خط کفون بر روی او عرض مکر می کند

دست ارباب کرم چون کیسه مفلس تهی است
معنی این نکته حل شد از کف دریا مرا

نقش ابروی تو معصوم از دل ما نتوان کرد
یعنی از صومعه محراب جدا نتوان کرد
دل آئینه چو آئینه نکرد روشن
دعوی همه‌ی اهل صفا نتوان کرد

همه بردند آرزو در خاک
خاک دیگر چه آرزو دارد

در عمل سرگرم بودن بی نیازان را راتب است
بد نما تر بولب از تبخاله حرف مطلب است

اشعار غنی

بقدر وسعت مشرب بهر کس جرعه دادند
تو در پیمانه می داری و من خون در جگر دارم

چو استعداد نبود کار از اعجاز نکشاید
مسیحا کی تواند کرد بیذا چشم سوزن را
سواد کعبه کی منظور از عجب نظر باشد
بسنگ سربه حاجت نیست هرگز چشم روشن را

تا سربه دان سیداهی چشم تو دیده است
در چشم خویش میل ز خجالت کشیده است
یک سوی فرق نیست میان در ایسویوت
خوش مصرعه بمصرع دیگر رسیده است

هر کس بدرگه کرمت برده تحفه
مارا ز دست خالی خود آستین پر است
چیز زیر خاک جا به من خاکسار نیست
روی زمین ز مرده بالا نشین پر است

آب بود معذی درشن غمی
خوب اگر بسته شود کوه است

بگز از خویش چو بینی دهن یار غمی
دل بهسانی چه نهی راه عدم در پیش است

نمی شود سخن پست فطرتان مشهور
بلند نیست صدا کاسه سفالی را

محمد علی ماهر تخلص

که در سخن بوجه احسن ماهر است و لطف سخنش در نظر نکته‌دان
ظاهر - نکته سنج معنی شعار است و گزیده فکر پسندیده گفتار - در درجه
شناسایی سخن درجه واژ دارد و در دقیقه سنجی شعر سر سومی سر فریضی
گزارد - اگرچه اصلش از ایرانست اما نشو و نما در هندوستان یافته -
از عهد طفولیت تا حال ایزد تعالی او را فیض اندوز مبداء فیاض ساخته -
مردیست تجرد منشا آزاده طبع و صاحب مشرب درویش وضع - کم
و بیش طلبی گرفته و بخشک و تر قانع گشته در هر جا که دل می خواهد
بسر می برد - و چون شعر روان خویش بعنوان سیر شهر بشهر می رود و
چون گوش و چشم بنغمه و حسن گوی کرده فریفته حسن اصحاب
نغمه گردیده هر جا که ارج گرای نغمه می گردد مانند طنبور آهنگ آن
مقام می نماید و در هر جا که حسینی بجای می آید چون آئینه
رو بآن جانب می نماید - و برخی از اشعارش درین اوراق پذیرای
نگارش می گردد -

* ابیات *

چندانکه نظر کردم صحرائی محبت را
چون طول امل دیدم پهنای محبت را
او چشم بمن دارد من چشم بسار دارم
وا کرده بروی هم درهائی محبت را

(۴۳۰)

فیض نظر ز پرتو روی تو حامل است
آئینه بی جمال تو چون فرد باطل است

هر کجا سالک ز خرد گردد جدا
از همان منزل خدایش همراهست

بخرف و صوت میسر نگردد آزادی
به بین اسیر قفس طوطیان گویارا

تا خط سبز و لب لعل تو نظاره کرد
خضر عمر از سر گرفت از چشمه حیوان گزشت
یار وقتی بر سرم آمد که افتادم ز پا
آن زمان درمان دردم شد که از درمان گزشت

بی نصیب از می کف خاک می درین میخانه نیست
یک سبو گر بشکند سامان صد ساعر شود

پسری که نشان ناتوانیست
خاکستر آتش جوانی است

ملا حسن فروغی

از خاک صفا پیرای کشمیر پذیرای وجود گشته و آوازه سخنش
بگوش مردم هر دیار رسیده - شهرش چون زمین کشمیر شکفته و رنگین و

بهر نظمش مانند تالاب صفا پور نورگزیں - طبعش سرمایه اندوز معانی
 و فکرش پیرایه بخش سخندان است - در خاکساری هیچ کس نکرد او نمی
 رسد و مانند خاک شیوا افتادگی دارد - اگرچه کمتر سرگرم اندیشه
 سخن می باشد اما اغلب سخنان با فروغ از سر میزند - آن شعله فطرت
 مدتی در کشمیر در کسوت خاکی نهانی چون انگر در خاکستر پنهان و
 به تجرید افسانه بود در سال هزار و شصت هجری بروز پنجشنبه روزیانه
 درازده رویه ملازم سرکار خامه شریفه شد - و در خطه مقدسه شاهجهان آباد
 در سال هزار و هفتاد و هفت رقم سنجان دیوان قضا خط بر دیوان حیاتش
 کشیدند - از تالیف طبع او برین چند بیت اکتفا نمود - * ابیات *

با زبان حال سنگ راه می گوید بلند
 می خورد پناهر که بر افتادگان پا میزند

گر دست از رو کند آن گهر یگانه را
 زهن کمان بآب ده همچو حباب خانه را

از آن غم و ظلم نیست کز سبک باکی
 همیشه همچو کمان است خانه بر دوشم

لاله را هم با چمن دل صاف نیست
 ما دل یساران عالم دیده ایسم

ایکه در رفتن شتاب تیر دارد عمر نو
 چون کمان بهر که می سازی منقش خانه را

کی ز بیم خنجرت خواهد دام یکسو گرفت
همچو ابرو میخوان تیغ تو بر زر گرفت

امام و قبله اهل نجات شاه جهان
که شد بسجده درگاه او فلک مامور
نشست بعد از آن بچیز بالمش جاه
از آن چو عقل دهم می دهد نظام امور
صلاح خلق در ایام او چنان شد عام
که دانه نبرد بی رغزای دهقان مور
بمنع بادیه اگر گرم می شود غضبش
مویز گشته سر از تاک بر زند انگور
همیشه چار حد این مسدس نه سقف
ز کثرت سه موالید تا بود معمور
سرای دولت او را بحکم پسران باد
بقا اساس و قضا بانسی و قدر مزدور

سعید خان ملتانی

رنکین سخن تازه گفتار است و بسیار خوش صحبت و نیکو طبع پاکیزه
روزگار - از مچانست نیکو طبعان و نکته داندان سخت معظوظ است و
باهل سخن چون سخن تازه با معنی مخصوص - هر جا که سخنوری را
می شنود بخدمت او می رسد و باندازه استعداد خود از صحبت او بهره
می اندرزد - نگارنده حروف را بارها بدو صحبت انفاق افتاده - در شگفته
روئی و آشنا پرستی همنا ندارد و رغبت بنظم و نثر زیاده از حد دارد - سابق

ملازم سلطان مراد بخش بود اکنون داخل منتسبان والا درگاه حضرت عالمگیر
بادشاه است و بمنصب چهار صدمی ذات سرافرازی دارد - بالجمله خوبی
سخن از کلامش پیدا است و زیبایی معنی از لطف ادایش هویدا - از
نوخاستگان خاندان سعیر او باین چند بیت اختصار نموده - * اشعار *

چه در است است که با این قد خمیده خویش
ببر کشیده ام آن سر و سر کشیده خویش
ز فرقت تو چه گویم که قصه طوفان
شنیدی تو و من دیده ام بدیده خویش

ملا حاجی لاهوری

نشاء پرداز میخانه معلی است و بزم طراز منصفه سخندان -
اگرچه سخنان او تازه نیست اما چون شراب کهنه کیفیت تمام دارد
و کیف ما اتفاق از روی سخنان نشاء اقرا سر میزند - و ارباب طبع سواد
اشعارش را چون خط جام از مضمون بی نصیب نمی دانند بلکه
سخنان شیرینش را چون قند خمیر مایه خلوت می شناسند - دیوان
اشعارش را مانند سافر حریفان دست بدست می برند و اکثر ابیاتش
را باعتبار جزالت الفاظ مردم در دل جا می دهند - این ابیات سرخوش
خمخانه طبع آن منشاء فیض الهی است -

هر کس که دل از مدار دنیا برداشت
عبورت ز شمار کار دنیا برداشت
گویند زمین بر سر گاو است بلی
گاو است کسی که بلر دنیا برداشت

چندر بهان برهمن

از خاک لاهور پذیرای سرشت گردیده در دار الامن صلح کل آرمیده -
 بسیار پسندیده وضع و خوش اختلاط واقع شده - صنم پرست بتخانه سخن
 است و جاروب کش آستانه این والا فن - طبعش رسا است و فکرش اوج
 گرئی - خط شکسته را درست می نویسد و بزبان قلم نستعلیق حرف می
 زند - و در آئین نثر و انشاء پردازي پیروی ابر الفضل می کند و به هنگام
 خواندن اشعار روان آب از چشمهای او روان می شود - سخن را بچشم
 تر آب می دهد و دایم مژه تر می دارد و دم از درد طلب می زند -
 اگرچه بظاهر زناز بند است اما سر از کفر بر می تابد و هر چند بصورت
 هندو است اما در معنی در اسلام می زند و چون شعر خود در کمال
 سادگی و بی تکلفی می زند - زبان قلمش بسیار خوش سخن است و طبعش
 بغایت ماهر درین فن - در آغاز حال با میر عبد الکریم میر عمارت لاهور
 بود پس از آن با دستور پاک روان افضل خان بسر می برد اکنون داخل
 بندگان درگاه آسمان جا است و این ابیات ازوست -

صفیر عندلیب از جا برد اهل معبیت را
 که حرفی گفت نادانی و بر دانا زند ناخن

چشم تا برهم زدی آغاز شد انجام عمر
 طی شد این ره آن چنان گراز پای بر نعلت

منابع حسن ترا طرفه روز بازار است
 که کس نیافته و عالمی خریدار است

بگلشن دل ما بکسوزی تماشا کن
درین چمن گل خود روی داغ بسیار است

کجاست باده که عالم بیداد دادا اوست
اساس آب بر آتش بنسافه دادا اوست

گره بزلف تو افتداد جلی آن دارن
که بر زبان سخن مدعا گره گسردن

نظر به شاهد معنی زپرده دوخته ام
حجاب عینک چشم است مرد بینا را

طبقه ارباب انشاء

منظور نظر عالم بلا منشاء فضایل ایزد تعالی مظهر فیض ابدی میرزا جلالی طباطبائی یزدی

در پرداخت تشریح بیضا می نماید و در فن انشاء و تزیینات ایجاد
طرز نو کرده سخن را جان می بخشد - و در اختراع معانی دستکاهش
بلند است و در ابداع مضامین بد طولی دارد - و در لغت دانی جوهری
نزد او بی جوهر است و در حکمت اندیشی پور سینا پیش او بی سنگ -
در افعال استفاده سایر علوم نموده و بر مدارج علمی ارتقا گزیده در سال
هزار و چهل و چهار اراداً هندوستان جنت نشین که سرزمین آسمان
نشانش گلستان روی زمین و مرجع و مجمع اصناف هرفرمان دانش گزین

است نموده بموافقت بخت و رفاقت سعادت دولت ملازمت اشرف دریانت - و ببرکت تمیز نزدیکان بارگاه عزت و وسیله سلاست کلام و دست آویز لطف سخن در سلک سخن سنجان منظم گشته بنگارش احوال خیر مآل مأثور کردید - بی مبالغه دقائق نثر بدرجه نثر رسانیده و در نگارش صور آثار بدیعه پنج ساله احوال آن حضرت کار نامه بر روی کار آورده بود که اگر از فتوان بینی اکثر اعزّه برهم نظورده صورت تمامیت می یافت و اثری ازو باقی می ماند آوازه سخن تازه او آویزه گوش روزگار گشته سر مشق نظرت تازه نگران هند و ایران می شد و کلامی سخن رواج و رونق والا گرفته پایه کلام از کرسی عرش می گزشت - مجعلاً سواد عباراتش برنگ لیلۃ القدر حامل صد آفتاب معنی است و لطف طبعش مانعند نور مهر لطف سخن بر روی روز افکنده - و گفتار سحر آثرش که چون کلام معلّم اول از قانون حکمت بیرون نیست مانعند زلال رحمت روح افزا جان دهنده سخن را بررشی دستگاه داده و پایه معنی را بجای رسانیده که هیچ کدام از رقم سنجان والا مقدار که وجود شان پیرایه این روزگار است قدرت آن نیست که در برابر عبارتی که از کلک در زبان آن یکتای دودمان سخن بیرون تراویده یک حرف توافقد بقلم آورد - بنده بی آنکه روی هیچ یکی از ارباب انشاء درمیان بیند نظر بر آئینه انصاف انداخته صورت این معنی را بفمایش آورد اگر کم خراسان بساط سخنوری از راستی گزشته برین ضعیف زبان سرزنش و بیغاره کشایند ایزد تعالی خصم شان باد *

علامی فهامی افضل خان

در پرداخت نثر دستی تمام داشت و هنگام نگارش مطالب و مصایف صفحه بیل را چون گلشن ارم بگوناگون کلمهای معانی می آراست *

جمدة الملکي سعد الله خان

صاحب طبع هوش گرای و سخنور دانش پیرای بود و در نثر سلیقه درست داشت و در انشاء پردازي و مدعا نویسی سخن سامری بکار می برد - و چون سامان سخن مهیا بود شاهدان معانی را از جامه مضامین طبیعت خلعت خوش قماش در بر انگذده بطرز نو آئین جلوه می داد - اما حیف که باوجود شناخت سخن از حسن معانی دیگران دیده و دانسته چشم می پوشد و بقدر یک مژه انصاف را منظور نمی داشت *

مدار المہامی علاء الملک مخاطب به

فاضل خان

معنی طراز نادر فن و استاد سخن بود نثرش رنگین تر از فصل بهار و عبارتش شگفته تر از موسم گلزار - در نامه طرازی و عبارت آرائی از دبیر فلک قصب السبق می برد و بوساطت کلک واسطی نژاد در اندک فرصت نامه پردازي می کرد و در نثر نقاری بد بیضا می نمود - بی مبالغه طرز سخنش پیرایه پیرای تازگی و نوب بود و نسبتش با معنی معنوی *

عبد اللطیف گجراتی لشکر خانی

فکر تیز گردش مرحله پیمای جادو سخن است و در پیرایش استعارات و آرایش عبارات دستی تمام داشت - بر آئین نثر طرازان پیشین در شیوا سخن داد نکته سنجی می دهد و در بازیگرایی سخن نازک و رنگین طبع روانش مانند آب در پیشانی گل فرو رفته آن بازیگهارا بر روی آب می آورد - اگرچه معنی غریب در کلامش کمتر

است اما سلفاناش آئینه راز صاف و ساده و خیالاتش که اندیشیده بی توجیه
 بوجه احسن از آن رد می نماید - سابق صاحب مدار معاملات لشکر خان
 مشهدی بود بعد از ترک منصب آن والا مکان در سرکار جهان مدار
 بخدمت دیوانی تن و خطاب عقیدت خان و منصب هزاره چهار صد سوار
 سرافرازی یافت - چندی بتصرف ایام دولت ابد طراز می پرداخت آخر
 از نکته گیری ارباب حسد از خدمت مذکوره معاف و مرفوع القلم
 گشت - بر مثنوی مولوی زوم شرحی متین نوشته و دیباچه رنگین بقلم
 آورده - بعد از مطالعه آن معلوم می گردد که پای قلمش در آشوبگاه سخن
 نه لغزیده و بدقیق معنی خوب را رسیده *

عبد الحمید لاهوری

روش سخن پیرائی از کلام شیخ ابو الفضل فرا گرفته از فیض صحبت
 آن قدره اهل فضل بهره تمام اندوخته بهمان دستور قلمرائی می کند و در
 جاده سخنوری پی بر پی آن پیش خوام هنجار نکه دانی می نهد - و
 در فن انشاء کامل است و در نکته دانی سرآمد اقران و امثال - شاخ
 قلمش از گلهای سخن بهره ور است و پیر خردش با عصبی خامه ره سپر -
 چون در ایام جوانی هنجار مراتب علمی در نور دیده و فن انشاء را نیک
 ورزیده بود اکنون با وجود پیری در فن سخن طبعش جوان است
 و در ادراک معنی توانائی تمام دارد - اگرچه از غایت ضعف مشقت
 استخوانی بیش نیست اما بقوت خرد بمغز هر دست سخن میرسد
 و هنگام نگارش مطالب داد عبارت آرائی می دهد - حسب الامر خاقان
 جهان نواز بجمع و ترتیب بیست ساله احوال آن حضرت پرداخته و در
 ضمن عبارت آن قدرت طبع از چمن بلطف ادا هریدا ساخته - در سال هزار

و شصت و پنج هجری بسبب کبر سن و ضعف قوی از کار باز مانده در همان ایام برحمت حق پیوست *

محمد وارث

که حارث خطّه معنی و وارث دودمان سخن است آئین فکنه طرازی از شیخ حمید کسب نموده و بعد از رحلت او بضبط وقایع دفتر سپوم پادشاهنامه پرداخته - چون در مراتب علمی ممارست تمام دارد و در فن انشاء مهارت ما لا کلام سخن را نیک می شناسد و معنی را خوب در می یابد - بدون انشاء بفضایل دیگر نیز آراسته و از فیض حق طبع نیایش یافته - بسیار خوش صحبت و نیکو طبع و پاکیزه اطوار است و در شیوه ندیمی و بدله پردازي و لطیفه سنجي بی نظیر روزگار *

میرزا امینا

در اطلاعات زبان فارسی مهورنی تمام دارد و قاعده فن انشاء را بقانون نیک می شناسد - شاهد سخنش از لباس تکلف مبراست و صاحب طبع مستقیم و ذهن سلیم و فکر رسا - سابق خدمت نگارش پادشاه نامه بدر متعلق بود بعد از آن بخدمت جمع وقایع می پرداخت - موردی خوش ظاهر و خوش معاوذه بود و از بسیاری نذیع در هر گونه کلام استحضار تمام داشت *

شیخ عنایت الله

اوستاد و برادر کلان راتم المعروف و سر حلقه صفا کیشان و فروغ بخش دلهای ایشان - در آئین سخنوری صاحب طراز است و سر آمد تازه نویسان سخنور - فنش بسیار بزمه ز متین و پر معنی و عبارتش شسته و صاف

و رنگین - لطف سخنش هوش فریب و خاطرش معنی اندیش و سلامت
 الفاظ و جزالت عبارتش از اندازهٔ تحریر بیش - پیشگاه خاطرش پیوسته
 انجمن شاهدان معنی و فکرش محفل آرای سخناندانی - باستحصان
 سخن نوعی کوشیده و محسنات بدایع بنهجی ابداع کرده که از سواد
 عبارتش سراغ آب حیات معنی میتوان یافت و از بزمش زار حرفش
 مشام جانرا معطر می توان ساخت - در حالت تحریر مطالب
 فکر فلک پیوندش در هیچ جا رنگینی را فرو گذاشت نمی نماید و بی
 تأمل بدستگیری کلک معنی نگار مکتوبی رنگین که از شرم لطافت
 بر لفظش معنی رنگ بازو بنگارش در می آورد - و عذوبت الفاظ
 و چاشنی معانی و جلالت عبارتش بی مبالغه از آب حیات شیرینی
 می برد - و هر صفحهٔ نوشتهٔش چون خط نورستهٔ غایبهٔ مویز با تازگی ادائی
 دلهای ارباب سخن را در بند مضامین تازهٔ خود دارد - بتوفیق الهی وقایع ایام
 خلافت آبابی گرام و لجداد عظام حضرت صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه
 غازی از زمان آدم علیه السلام تا انتهای عهد آن سلطان سلاطین صاحب تمکین
 مفصل و منقح بقلم آورده بتاریخ دلکشا موسوم ساخته - و تمامی مطالب
 را بعبارات بی آهو نگاشته در ضمن آن چندین معانی نوائین
 انشاء کرده در آخر آن بنگارش احوال خسرو عهد نیز بشکر گفتار پرداخته
 و پای قلم را ز سخنانش نوش پرور جوی شیر ساخته - و بهار دانش نیز از
 چمنستان طبع آن بهار گلشن سخنوری گل کرده و سوادش از عبارتهای
 رنگین نمونهٔ سواد ارم گردیده - در آن گلشن فیض بسی از افسانههای پستان
 هندوستان بعبارات پارسی در آورده و بنگارش چندین حکایتها نوائین
 که هر یک آن افسانه دلپذیر است مذمت بر جان سخن نهاد - اکنون
 در هنجار تحصیل علم حقیقت می پوید و دقائق معانی خاص از کتاب

معرفت الهی می جوید - بالکل ترک شیره سخنوری نموده در
قیل و قال دیگر افتاده - و از غایت تجرد ظاهر و باطن و عدم تعلق خاطر
با خویش و بیگانه سر آمیزش ندارد و از زاویه خود که بیت القصیداً
قفاعت است آن معنی سخنوری پا بیرون نمی گزارد - ایند تعالی
توفیق این معنی رفیق همه سازد *

از جمله فضلا و محضوران که ما سبق ذکر ایشان پذیرای بیان گشته
چندی که در نثر هم دستگاه تمام دارند بطریق اجمال باز بذکر آنها صفحه
بیان را آرایش می نهد *

ملا محمود جونپوری

آئینه دار عرابس فکر بوده و جلوه نعلی شاعران مهانی بکر - زبان
کلکش هاروت سخن را مسکن است و جیب فکرش فضل معنی
را گلشن - هر چند خود گرفته زبان بود و شکفته لسان اما چون چل
رگ معنی را شناخته و بمغز سخن پی برده هنگام نگارش مراتب
سخن را دل می داد و سخن را زبان *

مولانا ابو البرکات متخلص بمنیر

بعد از شیم فیضی در سواد اعظم هندوستان سخنوری که در
هر دست سخن اقتدار تمام داشته باشد و تتبع سلف بسیار نموده
و بدون نظم و نثر بغضایل نیز آراسته بود بغیر ازو دیگری بر نطاسته -
و همچنین طبع برنا و اندیشه سخن آرا و خورد فیض پیرا و معنی نزاکن
آفرین و عبارت معنی قرین بجز او کسی دیگر از شعرا در خطه وجود قدم
نگزاشته - کلامش باعث نظام امور سفندانی و نثرش شایسته نثار معانی -

القصه چنانچه نظمش بتازگی طرز مشهور است بهمان دستور فخرش بر زبانها مذکور - رسم تازه گوئی را تازه ساخته و طرز متأخران را طراز بخشیده - در نظم و نثر پلی از جاده منانست بیرون فکراشته و در آرایش عبارات و پیرایش استعارات سررشته معنی را از دست نداده - اگرچه دیگر شعرا نیز سلیقه درست در نثر دارند اما بجامعیتی که آنرا اکبر توان سنجید مولانای مذکور بود که در هر قسم سخن رسم تازه گوئی را تازه ساخته *

حکیم حافظ

که چون صبح صادق آفتاب معنی را در جیب سخن دارد و بدرستی اندیشه و اوج گرائی فکر در نظم و نثر از دیگران پلی کم نمی آرد - لالی منثورش آریزنا گوش و آرایش گردن عریس معنی و فخرش در طراحي سخن و اختراع مضامین گلشن سخندانای - چندی آن والا طبع نیز در نگارش مآثر دولت ابد پیوند استخوان قلم نموده از تجویز دیگر ارباب انشاء ازین کار بیکار و معطل گشت *

شیدا

اگرچه سخن آفرین قلمور هندوستان و شناسای معانی لطیفه بیان بود و در نثر نیز دستگاہ بالا داشت و بتانید طبع رسا معنی تازه بر صفحه بیان می نگاشت اما چون بچهره آرائی بیان و معانی پرداخته و از آرایش الفاظ انحراف ورزیده لاجرم عباراتش از امالی دور آمده و معانی در ضمیر آن مانند صاحب جمالان حسن پوش ماند - بر ارباب سخن ظاهر است که آن چنان که در نظم داد آرایش لفظ و

معنی داد اگر در تصویر فخر نیز طبع را بهمان دستور کار می فرمود
هیچ کس را بار دعوی برابری نبودی - بهر تقدیر ستوده رای پسندیده
گفتار بود و در سخن طبع بلند و طالع ارجمند داشت *

چندر بهان

که مانند سخن خود ساده در کمال بی تکلفی است و در شیوه
ترسیل و انشاء ممارستی درست دارد و در نامه طرازی و مدعا پردازي
مهارتی بر کمال دارد - در اوایل حال با میر عبدالکریم میر عمارت و پس از آن
با دستور هندوستان افضل خان منسب بود و بعد از رحلت آن پاک روان
ملازم سرکار خامه شریفه بوده همراه وزرا بتصویر مطالب می پرداخت -
چون طبع موزون داشت فکر شعر هم می کرد و در ضمن طایفه اهل
نظم احوالش مفصل بقلم آمده *

طبقه خوشنویسان

محمد مراد کشمیری مخاطب به شیرین قلم

سحر طراز جادو رقم است - مشکین رقمان یک قلم از شوم نازا نگاری
قلمش در خط شده و قلمرو خط را یک قلم به نیزه خطی قام گرفته
و بواسطت تلک واسطی نژاد اثری عظیم بر صفحه ایام گذاشته و از دوایر
حروف حلقه بندگی در گوش سابر خوشنویسان روزگار انداخته - باعتماد
خط شغسلان بالغ نصیب خط خفی و جلیست و باعتبار پختگی
و حسن خط ثانی اثین ملا میر علی و سلطان علی *

آقا رشید

شاگرد رشید میر عماد است و مورد فیض خدا داد - در اوقات چینی نسبش

خانه آهوان ختن و کلک سحر پردازش واسطه آرایش سخن - بحسن
خط و خوبی کلام و نیکویی طبع مشهور آفاق است و دوایر و مدآت حروفش
چون چشم و ابروی خوبان در نیکویی طلق *

میر محمد صالح و میر محمد مومن پسران

میر عبد الله مشکین رقم

هر دو صاحب طبع تازه نگر سحر رقم اند و هر قطعه خط شان چون
خط حوروشان عنبر سرشت است و هم قطعه نظم شان رشک قطعه
بهشت - دایره حروف شان زینب دایره سپهر است و نقطه خط شان
مردمک دیدار مهر - ازین جهت که به میر صالح در قایق سخنوری
کشف شده در فارسی کشفی و در هندی سجان تخلص می کند - و چون
میر مومن سخن سنجی را بفکر عرش سیر بکسی نشانده عرشی تخلص
می نماید - چون هر دو را با نغمه هندی گوشه خاطر بست نغمه سرابان
هند پیش شان گوش می گیرند و در دایره مجلس شان چون دف حلقه
در گوش می کنند - و چون دوستی اهل بیت را بیت القصیده اعتقاد
خود ساخته اند چندی شعر شعری طراز در منقبت دوازده اختر برج
ولایت پرداخته و اعیان صوفیه با ایشان آمیزش دارند *

شرف الدین عبد الله

عقیق کن بحسن خط و درستی قلم نگین دار نامدار بوده و هفرمند
زبردست روزگار - در شیوه مهر و عقیق کفی کار دست بسته می کرد و مهر
حیرت بر دهان استادان می گذاشت - خطش که مانند خط خوبان

آرایش صفحه حسن است نظرگاه روشناسان معانی - و نقش قلمش که چون خط صبح نفسان دیده افروز است سرمایه حیرانی - صورت خطش بلطف معنی و نراکت یگانه و هر قطعه‌اش بحسن رو آسانه - با این همه آن بیدار درون یکه ناز عرصه نغزید بوده و درس خوان شرح تجرید - دایم سزه تر دارد و در هر چشم زدن بگیرد می پردازد و اشک مانند از صحبت مردم دوری می جوید *

میر سید علی تبریزی

که خط زیبایش بدرستی ترکیب و نیکویی اندام چون ریخته قلم قدرت از رسمت نفس مجرّاست و بدرستی دوا بر و مدّات چون چهره خوبان بآرایش چشم و ابرو و خط و خال سراج کذاب صنع ایزد تعالی - قطعاتش که حجّت قاطع خوشنویسی است به تناسب حروف رونق بازار قطعه مآ میر علی شکسته - و شگفته زوئی الفاظ نگاشته کلکش ابروی بهارستان معنی بخاک ریخته - القصه قلمش مرتبه کمال صنعت خط را آن مرتبه داده که مانندش در قلمرو سواد هند و بیاض ایران بهم نمی رسد و هر گاه بدان فیض نشانش بصورت در می آید رقم نسیم بر خط باقوت لعل نیکوان می کشد *

از شکسته نویسان میرزا محمد جعفر

مخاطب به کفایت خان و جلال

الدین یوسف

هر در شاگرد رشید محمد حسین خلف اند که در نگارش خط شکسته رنستعلیق امروز کسی بآنها نمی رسد و طرف نمی تواند شد - خصوص

کفایت خان که از غایت قدرت قلم بمومیائی مداد استخوان بخدمت ترکیب سخن در صورت شکستگی درست می نماید - و در فن خویشتن باوجود شکستگی الفاظ به نیروی درستی خط دعوی تفرد نموده کوس یکنائی میزند - درین وقت دیگری هم که در خط مذکور زبده و حالتی داشته باشد بنظر در نیامده شاید بعد ازین کسی بر روی کار آید که دعوی برابری یا بهتری نماید *

اکثرون خامه بدایع فکا، بتصویر اسامی بادشاهزاده‌های والا گهر عالی مقدار که هر یک دره الناج تازک خلافت و واسطه العقد سلطنت است و دیگر نوئیان نامدار و وزرای عالی مقام و سایر سعادت‌مندان ارادت کیش از نه هزار تا پانصدی که بذابر سلسله جبینائی بضت به اندیش از آغاز امر تا انجام عمر اکتساب انواع نیک اختری از آن سپهر آرامی انجمن سروری نموده اند خامه این صحیفه مفاخر را نگارین ساخته ختم سخن بآن می نماید و سر رشته گفتگو را بپایان آورده فراغ خاطر حاصل نماید *

فهرست مناصب بادشاهزاده‌های عالی مرتبت والا منزلت

نخستین گوهر بحر عز و اجلال گرامی نیر اوج دولت و اقبال بادشاهزاده عالی قدر دولت پزوه محمد دارا شکوه شصت هزاری ذات چهل هزار سوار ازین جمله سی هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

دویمین رکن اعظم سلطنت حشمت و عظمت مظهر اتم علو شان و شوکت زینت دیباچه کتاب ابداع شاه شجاع بیست هزار پانزده هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

دویمین مهر سپهر عز و تمکین زیور افسر دولت و دین منظور نظر
سعود گردون صاحب بخت همایون و نر فریدون کامل نصاب نام النصیب
بادشاهزاده عالی مقدار محمد اورنگ زیب بهادر بیست هزاری ذات
پانزده هزار سوار در اسپه سه اسپه -

چابمیں گوهر افسر جهانبانی نمایان جوهر تیغ گیتی ستانی محمد
مراد بخش پانزده هزاری دوازده هزار سوار ازین جمله هشت هزار سوار
در اسپه سه اسپه -

گل امید جهان و مقصود جهانیان سلطان سلیمان شکوه نخستین
خلف بادشاهزاده محمد داراشکوه پانزده هزاری سه هزار سوار -

ثمراً شجراً دولت و اقبال سلطان سپهر شکوه دویمین فرزند
بادشاهزاده محمد داراشکوه هشت هزاری سه هزار سوار -

فیروی بازی دولت و دین سلطان زین الدین پسر بادشاهزاده محمد
شجاع هفت هزاری در هزار سوار -

فرخنده طلعت خجسته فال شاهزاده نیکو محضر سلطان بلند اختر
دویمین پسر محمد شجاع هنوز بمنصب سر افرازی نیافته -

جوان بخت سعادت پرور بلند اختر مؤید شاهزاده سلطان محمد
اولین پسر بادشاه زاده آسمان جلا محمد اورنگ زیب بهادر هفت
هزاری دو هزار سوار -

دویمین خلف حضرت والا رتبت محمد اورنگ زیب بهادر سلطان
عالی مرتبت محمد معظم هنوز بمرحمت منصب سر افراز نشده -

اقبال منذ کامگار نامور سعادت یار سلطان محمد اعظم سومین پسر آن
حضرت بمنصب سر افرازی نیافته -

قوت الظہر ارکان سلطنت بادشاہزادہ خرد پرور محمد اکبر چہارمین
پسر آن حضرت بمنصب سرافراز نشدہ -

قرۃ العین اعیان خلافت سلطان محمد کام بخش پنجمین فرزند
آن حضرت کہ بعد از رحلت حضرت فردوس مکانی صاحبقران ثانی
بادشاہزادہ مسطور بعالم شہود خرامیدہ -

نوائین گل گلشن دولت و اقبال سلطان ایزد بخش خلف
بادشاہزادہ محمد مراد بخش منصب نیافتہ -

امرای عظام

نہ ہزاری

یمین الدولہ آصف خان خان خانان سپہ سالار نہ ہزاری نہ ہزار
سوار دو اسپہ سہ اسپہ - در سنہ پانزدہم فوت شد -

ہفت ہزاری

نہ نفر

مہابت خان خان خانان ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار دو اسپہ
سہ اسپہ -

خان جهان لودھی ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار دو اسپہ
سہ اسپہ -

علی مردان خان امیر الامرا ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار
پنج ہزار دو اسپہ سہ اسپہ - دو گروہ دام انعام - در سنہ سی و یکم
فوت شد -

خان دوزان بهادر نصرت جنگ هفت هزاری هفت هزار سوار
دو اسپه سه اسپه - در سنه هژدهم شهید شد -

سید خان جهان بزرگ هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه
سه اسپه - در سال نوزدهم فوت شد -

سعید خان بهادر ظفر جنگ هفت هزاری هفت هزار سوار
پنج هزار دو اسپه سه اسپه - در سنه بست و پنجم در صاحب صوبگی
کابل رحلت نمود -

افضل خان دستور اعظم هفت هزاری هفت هزار سوار - در سنه
دوازدهم فوت شد -

اسلام خان جمده الحک هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار
دو اسپه سه اسپه - در سنه بست و یکم در صاحب صوبگی دکن فوت شد -

سعد الله خان مدار انهامی هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار
در اسپه سه اسپه - در سنه سی فوت شد *

شش هزاری

هفت نفر

خواجه ابوالحسن شش هزاری ذات شش هزار سوار -

عبد الله خان بهادر فیروز جنگ شش هزاری شش هزار سوار -

مها راجه جسونت سنگه شش هزاری شش هزار سوار پنج هزار سوار
در اسپه سه اسپه -

بستم خان بهادر فیروز جنگ شش هزاری شش هزار سوار پنج هزار
دو اسپه سه اسپه -

(۳۵۰)

اعظم خان شش هزاری شش هزار سوار -

معظم خان شش هزاری شش هزار سوار -

خسرو ولد نذر محمد خان شش هزاری ذات پنج هزار سوار *

پنج هزاری

سی و دو نفر

خان زمان بهادر پنج هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

قاسم خان پنج هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

وزیر خان پنج هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه - در سال

پانزدهم در صوبه داری اکبر آباد فوت شد -

راجہ گج سنگه ولد راجہ سورج سنگه راتھور پنج هزاری پنج هزار

سوار -

سپہدار خان پنج هزاری پنج هزار سوار - در سال هفدهم فوت شد -

شیر خان پنج هزاری پنج هزار سوار -

زاورتن هادا پنج هزاری پنج هزار سوار - در سنه پانزدهم فوت

شده -

راجہ ججہار سنگه ولد راجہ فرسنگه دیو پنج هزاری پنج هزار سوار -

باقوت خان حبشی پنج هزاری پنج هزار سوار -

اوداجی رام پنج هزاری پنج هزار سوار -

بہادر جی دکھنی ولد جادو رام پنج هزاری پنج هزار سوار -

میرزا عیسیٰ ترخان پنج هزاری چہار هزار سوار -

- بهادر خان زوهیدله پنچ هزاری پنچ هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
راجہ جی سنگه پنچ هزاری پنچ هزار سوار چہار هزار دو اسپه سه اسپه -
قلیچ خان پنچ هزاری پنچ هزار سوار چہار هزار دو اسپه سه اسپه -
شاہ نواز خان پنچ هزاری پنچ هزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه -
مکومت خان پنچ هزاری پنچ هزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه -
در سنہ بیست و سیوم در صوبہ داری دارالخلافہ فوت شد -
جعفر خان پنچ هزاری پنچ هزار سوار دو هزار پانصد سوار دو اسپه
سه اسپه -
راجہ بیتل داس پنچ هزاری پنچ هزار سوار دو هزار و پانصد سوار
دو اسپه سه اسپه -

- خانیل اللہ خان پنچ هزاری پنچ هزار سوار -
انتقاد خان پنچ هزاری پنچ هزار سوار -
مہابت خان پنچ هزاری پنچ هزار سوار -
رافا جگت سنگه پنچ هزاری پنچ هزار سوار -
رافا راج سنگه پنچ هزاری پنچ هزار سوار -
مالو جی بہونسلہ پنچ هزاری پنچ هزار سوار -
اللہ وردی خان پنچ هزاری چہار هزار سوار -
لشکر خان پنچ هزاری چہار هزار سوار -
رحیم خان داد اندہ خان دکھنی پنچ هزاری چہار هزار سوار -
نجات خان پنچ هزاری سه هزار سوار -
راجہ رام سنگه سیمودیه پنچ هزاری دو هزار پانصد سوار -
میر جملہ بہادر پنچ هزاری دو هزار سوار -
بہرام ولد فخر محمد خان پنچ هزاری ذات *

چهار هزاری سي و یک نفر

- صادق خان چهار هزارې چهار هزار سوار -
- قباد خان چهار هزاری چهار هزار سوار -
- باقر خان نجم ثاني چهار هزارې چهار هزار سوار -
- دريا خان زوهيله چهار هزارې چهار هزار سوار -
- راو ستر سال هادا چهار هزارې چهار هزار سوار -
- قاسم خان چهار هزارې چهار هزار سوار -
- سيد شجاعت خان بارهه چهار هزارې چهار هزار سوار دو هزار پانصد سوار دو اسبه سه اسبه -
- سیف خان چهار هزارې چهار هزار سوار -
- معتقد خان چهار هزارې چهار هزار سوار -
- دلایر خان بریچ چهار هزاری چهار هزار سوار -
- میر خواجه چهار هزارې چهار هزار سوار -
- نظر بهادر خویشگی چهار هزاری چهار هزار سوار -
- رشید خان انصاری چهار هزارې چهار هزار سوار -
- بهادر خان زوهيله چهار هزارې چهار هزار سوار -
- مبارز خان زوهيله چهار هزارې سه هزار و پانصد سوار -
- راو سور بهورتیه چهار هزارې سه هزار سوار -
- راجه بهار سنگه بنديله چهار هزارې سه هزار سوار پانصد سوار دو اسبه سه اسبه -
- جان سپار خان چهار هزارې سه هزار سوار -

روپا سفنگه راتهور چهار هزارې دو هزار سوار -
شاه بيگ خان چهار هزارې سه هزار سوار -
مرتضى خان ولد مير جمال الدين انجو چار هزارې سه
هزار سوار -

فدائي خان چار هزارې سه هزار سوار -
سرافراز خان دکهنې چار هزارې سه هزار سوار -
سيد دبير خان پادشاه چار هزارې سه هزار سوار -
سر افراز خان دکهنې چار هزارې سه هزار سوار -
جگ ديورزو برادر جانو زاي دکهنې چار هزارې سه هزار سوار -
صفدر خان چار هزارې دو هزار و پانصد سوار -
همير زاي دکهنې چار هزارې دو هزار و پانصد سوار -
تغريب خان چار هزارې يك هزار سوار -
موسوي خان صدر اصدور چار هزارې هفتصد و پنجاه سوار -
اعتماد خان چار هزارې يك هزار سوار *

سه هزارې

پنجاه و هفت نفر

انتخاب خان سه هزارې سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
جهانگير قلى خان سه هزارې سه هزار سوار -
راجه ادرونده سه هزارې سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
ذوالفقار خان سه هزارې سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
سعادت خان سه هزارې سه هزار سوار هشت صد سوار دو اسپه سه اسپه -

- قزلباش خان سه هزارې سه هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -
مکرم خان سه هزارې سه هزار سوار -
میرزا حسن صفوي سه هزارې سه هزار سوار -
میرزا نوذر صفوي سه هزارې سه هزار سوار -
میرزا خان سه هزارې سه هزار سوار -
پیر دل خان سه هزارې سه هزار سوار -
شاه بیگ خان سه هزارې سه هزار سوار -
مادهو سنگه هادا سه هزارې سه هزار سوار -
احمد خان فیازې سه هزارې سه هزار سوار -
اخلاص خان سه هزارې دو هزار و پانصد سوار -
شمشیر خان سه هزارې دو هزار و پانصد سوار -
ملک خان واد سعید خان سه هزارې دو هزار و پانصد سوار -
راجة راج سه هزارې دو هزار و پانصد سوار -
کار طلب خان سه هزارې دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
انوپا سنگه وید امر سنگه زمیندار ماندهو سه هزارې دو هزار سوار
دو اسپه سه اسپه -
ذوالقدر خان سه هزارې دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -
نصرت خان سه هزارې دو هزار سوار -
مخلص خان سه هزارې دو هزار سوار -
شهباز خان دوهینک سه هزارې دو هزار سوار -
بهادر خان سه هزارې دو هزار سوار -
سید مرتضی خان سه هزارې دو هزار سوار -
اله یار خان سه هزارې دو هزار سوار -

- مغل خان سه هزارې دو هزار سوار -
- حيات خان سه هزارې دو هزار سوار -
- حسن خان واد فخر الملک سه هزارې دو هزار سوار -
- شېخ فريد سه هزارې دو هزار سوار -
- رام سنگه واد راجه جی سنگه سه هزارې دو هزار سوار -
- مکند سنگه غاده سه هزارې دو هزار سوار -
- دارکين سه هزارې دو هزار سوار -
- اوداجی رام سه هزارې دو هزار سوار -
- پرسوجی سه هزارې دو هزار سوار -
- فخرالدينه واد ياقوت بد جوهر سه هزارې دو هزار سوار -
- حميد خان خورشيد ملک غدير سه هزارې دو هزار سوار -
- حسن خان دکهنی سه هزارې هزار و پانصد سوار دو اسبه سه اسبه -
- سيدت خان سه هزارې هزار و پانصد سوار -
- طاهر خان سه هزارې هزار و پانصد سوار -
- ظفر خان سه هزارې هزار و پانصد سوار -
- ميرزا - اطمن سه هزارې هزار و پانصد سوار -
- فيروز خان سه هزارې هزار و پانصد سوار -
- رام سنگه واد کرمي رانهور سه هزارې هزار و پانصد سوار -
- منکوجی سه هزارې هزار و پانصد سوار -
- اسد خان معموري سه هزارې هزار و پانصد سوار -
- راجه انور سه هزارې هزار و پانصد سوار -
- سردار خان سه هزارې هزار و پانصد سوار -
- جادو زای سه هزارې هزار و پانصد سوار -

- محمد امين خان سه هزارې هزار سوار -
- واجه مغروپا کچپراهه سه هزارې هزار سوار -
- عاقل خان سه هزارې هزار سوار -
- بيوم ديو سيسوديه سه هزارې هزار سوار -
- دتا جي سه هزارې هزار سوار -
- فاضل خان سه هزارې شش صد سوار -
- دانشمند خان سه هزارې شش صد سوار *

دو هزار و پانصدي

بيست و چهار نفر

- شمشير خان دو هزار پانصدي دو هزار پانصد سوار -
- هادي داد خان دو هزار پانصدي دو هزار پانصد سوار -
- جوهر خان دو هزار پانصدي دو هزار سوار -
- ديفت خان دست بياني دو هزار پانصدي دو هزار سوار -
- افتخار خان برادر سعيد خان دو هزار پانصدي دو هزار سوار -
- احمد بيگ خان دو هزار پانصدي هزار پانصد سوار -
- نامدار خان دو هزار پانصدي هزار پانصد سوار -
- لشکر خان دو هزار پانصدي هزار پانصد سوار -
- خدمت پرست خان دو هزار پانصدي هزار پانصد سوار -
- حسام الدين خان دو هزار پانصدي هزار پانصد سوار -
- ملتفت خان دو هزار پانصدي هزار پانصد سوار -
- قباد خان دو هزار پانصدي هزار سوار -

- آله قلی خان دو هزار پانصدی هزار پانصد سوار -
- دالور خان دکهنی دو هزار پانصدی هزار پانصد سوار -
- شمس الدین خان دکهنی دو هزار پانصدی هزار دو صد سوار -
- ابراهیم خان دو هزار پانصدی هزار سوار -
- فناخو خان دو هزار پانصدی هزار سوار -
- مبدل سنگه سیسودیبه دو هزار پانصدی هزار سوار -
- تجد الاحیم اوزبک دو هزار پانصدی هزار سوار -
- دوازش خان دو هزار پانصدی شش صد سوار -
- بشموی خان دو هزار پانصدی پانصد سوار -
- محمد ددیج ولد خسرو دو هزار پانصدی شش صد سوار -
- شمیر شدایت آله دو هزار پانصدی دو صد سوار -
- خانم مهران دو هزار پانصدی دو صد سوار *

دو هزاری شصت و شش نفر

- میرزا زای در شرابی دو هزار سوار شش صد سوار دو اسپه
سه اسپه -
- راجه سجان سنگه بقدیله دو هزاری دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه
سه اسپه -
- راجه تودر ملی دو هزاری دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -
- راجه دیدی سنگه بقدیله دو هزاری دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه
سه اسپه -

- ۱۰۰۰ خان دو هزاری دو هزار سوار پانصد سوار دو اسبه سه اسبه -
- محمد صالح ترخان ولد میرزا عیسی دو هزاری دو هزار سوار -
- ارادت خان دو هزاری دو هزار سوار -
- باقی خان چیله قلماق دو هزاری دو هزار سوار -
- دایر خان دو هزاری دو هزار سوار -
- خواجه برخوردار داماد مهلبت خان دو هزاری دو هزار سوار -
- میر شمس الدین دو هزاری دو هزار سوار -
- قزاق خان دو هزاری دو هزار سوار -
- گردنهر داس کور دو هزاری دو هزار سوار -
- مبارک خان نیازی دو هزاری دو هزار سوار -
- محمد زمان طهرانی دو هزاری دو هزار سوار -
- پرنهی راج راتهور دو هزاری دو هزار سوار -
- جگراج بزدیله دو هزاری دو هزار سوار -
- رتن ولد مهیش داس دو هزاری دو هزار سوار -
- مختار خان -بهرزری دو هزاری هزار و پانصد سوار -
- راو دودا نیری راو چاندا دو هزاری هزار و پانصد سوار -
- بالو خان کمرانی دو هزاری هزار و پانصد سوار -
- عبدالله خان ولد سعید خان بهادر دو هزاری هزار و پانصد سوار -
- سادات خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
- توبیت خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
- ایرج خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
- ارجن ولد راجه بیتهل داس کور دو هزاری هزار و پانصد سوار -
- راجه سیو رام دو هزاری هزار و پانصد سوار -

- عزیزت الله ولد عیسی خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
- سید صلابت خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
- جلال کاکر دو هزاری هزار و پانصد سوار -
- راجہ جی رام دو هزاری هزار و پانصد سوار -
- زبردست خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
- ارزنک خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
- دلور خان حبشی دو هزاری هزار و پانصد سوار -
- میر ابوالحسین دو هزاری هزار و چہار صد سوار -
- دیندار خان دو هزاری هزار و دو صد سوار -
- بہاری قاسم کچھواہ دو هزاری هزار و دو صد سوار -
- راو بوہا سنگھ چندریوت دو هزاری هزار و دو صد سوار -
- تیزت خان خواجہ بابا زہ دو هزاری هزار سوار -
- راجہ بوزا عزیز دو هزاری هزار سوار -
- خواجہ تبدانہادی دو هزاری هزار سوار -
- سید فیروز خان دو هزاری هزار سوار -
- آنش خان حبشی دو هزاری هزار سوار -
- کاکر خان دو هزاری هزار سوار -
- سید حسن دو هزاری هزار سوار -
- صف شکن خان دو هزاری هزار سوار -
- فیض الله خان دو هزاری هزار سوار -
- مفتخر خان دو هزاری هزار سوار -
- سید عمر دو هزاری هزار سوار -
- قبچاق خان دو هزاری هزار سوار -

(۳۶۰)

- بختیار خان دکنی دو هزاری سوار -
- محمد علی خان دو هزاری سوار -
- راو امر سنگه دو هزاری سوار -
- پنهوجی دو هزاری سوار -
- اسد خان دو هزاری هشت صد سوار -
- ابو سعید نجیراً اعتماد الدوله دو هزاری هشت صد سوار -
- سید شهاب بارهه دو هزاری هشت صد سوار -
- میخلمس خان دو هزاری هشت صد سوار -
- سبحان سنگه سیسودیه دو هزاری هشت صد سوار -
- خوشحال بیگ کاشغری دو هزاری هشت صد سوار -
- هابا جی دو هزاری هشت صد سوار -
- نور الدین قلی دو هزاری هفت صد سوار -
- مهدی قلی خان دو هزاری شش صد سوار -
- اعتماد خان دو هزاری پانصد سوار -
- حقیقت خان دو هزاری سه صد سوار -
- معمد خان دو هزاری دو صد سوار *

هزار پانصدی هفتاد و دو نفر

محمد حسن برادر همت خان هزار پانصدی هزار پانصد سوار
شش صد سوار در اسپه سه اسپه -

انعام الله ولد رشید الله هزار و پانصدی هزار پانصد سوار
اسپه سه اسپه -

آگاه خلی خواجه سرای هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار پانصد سوار
در اسپه سه اسپه -

همّت خان هزار پانصدی هزار پانصد سوار -

سید حسن ولد سید دلیر خان بارهه هزار پانصدی هزار پانصد سوار -

خنجیر خان هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار -

انف خان هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار -

سلطان یار خان ولد همّت خان هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار -

شمس ادین ولد نظر بهادر خویشتگی هزار و پانصدی هزار و

پانصد سوار -

پون مل بدبله هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار -

داول پونجا هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار -

راجه بدسنگه (بدسنگه) بددیرید هزار و پانصدی هزار و چهار

صد سوار -

طاب ادین خان ولد نظر بهادر خویشتگی هزار و پانصدی هزار

و چهار صد سوار شش صد سوار در اسپه سه اسپه -

شریف خان فدیمی هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار -

زین انجادیپ ولد امیرخان جهم هزار و پانصدی هزار سوار -

سید لطاف الله شویازی هزار و پانصدی هزار سوار -

اسد الله ولد رشید خان انصاری هزار و پانصدی هزار سوار دو اسپه -

مرحمت خلی هزار و پانصدی هزار سوار دو اسپه -

چتر بهوج چوهان هزار و پانصدی هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -

دای سنگه نبیرا راجه کیم سنگه هزار و پانصدی هزار سوار -

جان نثار خلی هزار و پانصدی هزار سوار -

- سید یعقوب هزار و پانصدی هزار سوار -
یسین خان ولد شیر خان هزار و پانصدی هزار سوار -
هردیرام کچھواہہ هزار و پانصدی هزار سوار -
ستر سال کچھواہہ هزار و پانصدی هزار سوار -
راجہ دوارگا داس هزار و پانصدی هزار سوار -
راجہ پرتاب سنگھ هزار و پانصدی هزار سوار -
رشید خان برادر الہ یار هزار و پانصدی هزار سوار -
دل دوز ولد سرفراز خان هزار و پانصدی هزار سوار -
مرشد قلی خان هزار و پانصدی هزار سوار -
راجہ امر سنگھ نیروزی هزار و پانصدی هزار سوار -
دولتمند هزار و پانصدی هزار سوار -
میر عبد اللہ خویش سید یوسف خان هزار و پانصدی ہشت
صد سوار -
گومسی داتھور هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
عبد اللہ بیگ ولد امیر الامرا هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
فتح اللہ ولد سعید خان هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
ہمت خان ولد شجاعت خان بارہہ هزار و پانصدی ہشت
صد سوار -
شمس الدین ولد مختار خان هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
حسین قلی خان هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
علاول ترمین هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
چندرمن ہندیلہ هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
جمال خان نوحانی هزار و پانصدی ہشت صد سوار -

- ولی معنادار خان هزار و پانصدی هشت صد سوار -
معین خان ولد حاجی منصور هزار و پانصدی هفت صد سوار -
دولت خان ولد فیاض خان هزار و پانصدی هفت صد سوار -
غیب داس ولد رانا کربن هزار و پانصدی هفت صد سوار -
یادگار حسین خان هزار و پانصدی هفت صد سوار -
جمال ولد کشتی ستمه زانپور هزار و پانصدی شش صد سوار -
ذوالفقار بیگ ترکمن هزار و پانصدی شش صد سوار -
سید عبد الرسول هزار و پانصدی شش صد سوار -
مظفر حسین هزار و پانصدی سوار -
سیام ستمه ولد کرمسی زانپور هزار و پانصدی شش صد سوار -
حاجی محمد یار لوبک هزار و پانصدی شش صد سوار -
شاه محمد قطبان هزار و پانصدی شش صد سوار -
ابا افضل هزار و پانصدی شش صد سوار -
اعتماد خان خواجه سرا هزار و پانصدی پانصد سوار -
میر میران ولد خنیز ننه خان هزار و پانصدی پانصد سوار -
میر جعفر خواجه زاده خلیفه سلطان هزار و پانصدی پانصد سوار -
محمد هندی ولد میر رفیع صدر ایباز هزار و پانصدی پانصد سوار -
داو رایبا هزار و پانصدی پانصد سوار -
معتمد خان هزار و پانصدی پانصد سوار -
مصفا الدوله هزار و پانصدی پانصد سوار -
فراسط خان هزار و پانصدی پانصد سوار -
انسی زلی هزار و پانصدی پانصد سوار -
رحمت خان هزار و پانصدی چهل صد سوار -

- بهرام برادر جعفر خان هزار و پانصدي سه صد سوار -
- بھيلى ولد يوسف خان هزار و پانصدي سه صد سوار -
- خواجہ عبد الرھاب دہ بيدی هزار و پانصدي دو صد سوار -
- گودھر ديو هزار و پانصدي دو صد سوار -
- مير عبد الکریم هزار و پانصدي دو صد سوار -
- عفايت خان هزار و پانصدي دو صد سوار -
- حکيم مومنا هزار و پانصدي دو صد سوار *

هزارى

یک صد و سی و هشت نفر

- سید قطب هزارى هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
- سید سالار بارهه هزارى هزار سوار -
- قلعه دار خان شیرازى هزارى هزار سوار -
- کریم الله ولد علي مردان خان هزارى هزار سوار -
- اسفندیار ولد همت خان کوه هزارى هزار سوار -
- مظفر هزارى هزار سوار -
- نجف قلی خان ولد قزلباش خان هزارى هزار سوار -
- محمد شریف تولکچی هزارى هزار سوار -
- سید اسد الله بخاری هزارى هزار سوار -
- گوپال سنگه ولد راجه من زوپ هزارى هزار سوار -
- راول سمرسی هزارى هزار سوار -
- پرتاب زمیندار پلامون هزارى هزار سوار -

(۴۶۵۰)

- شادمان یگهلی وال هزاری نه صد سوار -
- جبار قلی ککهر هزاری نه صد سوار -
- سید ابو البقا والد شریف خان هزاری نه صد سوار -
- کیدت سنگه ولد راجه جی سنگه هزاری نه صد سوار -
- فضلقر ولد اله وردی خان هزاری نه صد سوار -
- حسینی برادر باقر خان هزاری هشت صد سوار -
- حسن بیگ خان هزاری هشت صد سوار -
- نوبت خان هزاری هشت صد سوار -
- رعایت خان هزاری هشت صد سوار -
- محمد صالح ولد میرزا سامی برادر زاده آصف خان جعفر هزاری هشت صد سوار -
- ابو محمد کعبو هزاری هشت صد سوار -
- شیر خان میانه هزاری هشت صد سوار -
- امام قلی هزاری هشت صد سوار -
- شینخ معظم فتح پوری هزاری هشت صد سوار -
- عثمان زوهیله هزاری هشت صد سوار -
- عیسی ولد زکریا هزاری هشت صد سوار -
- فتح ولد کرنا هزاری هشت صد سوار -
- راجه مها سنگه ولد راجه مدین سنگه هزاری هشت صد سوار -
- جگ رام کچیواکه هزاری هفت صد سوار -
- اسد الله ولد شیر خواجه هزاری هفت صد سوار -
- مغل خان هزاری هفت صد سوار -
- سید غلام محمد بخاری هزاری هفت صد سوار -

- سید علاول ولد سید کبیر بارهه هزاری هفت صد سوار -
- راجہ عنایت اللہ نقشبندی هزاری هفت صد سوار -
- سید عبدالمقندر نبیراً مرتضیٰ خان هزاری هفت صد سوار -
- رامی سنگہ جہالا هزاری هفت صد سوار -
- وار سہل سنگہ جیسلمیری هزاری هفت صد سوار -
- سید جعفر ولد میر حاج هزاری شش صد سوار -
- میر احمد ولد ارادت خان هزاری شش صد سوار -
- ضیاء الدین یوسف ولد امیر خان هزاری شش صد سوار -
- پلنگ حملہ هزاری شش صد سوار -
- میر علی ولد میر موسیٰ ماوندانی هزاری شش صد سوار -
- محمد بیگ هزاری شش صد سوار -
- نذیر بیگ بلدوز هزاری شش صد سوار -
- دولت خان ترین هزاری شش صد سوار -
- یعقوب دلاور هزاری شش صد سوار -
- مرتضیٰ قلی خان برادر جانسپار خان هزاری شش صد سوار -
- عبدالقادر ولد احداد هزاری شش صد سوار -
- بلبدر سیکھارت هزاری شش صد سوار -
- راجہ ہر ترین بدگوچر هزاری شش صد سوار -
- روپ چند گوالیاری هزاری شش صد سوار -
- میرزا خان ولد زمین خان هزاری پانصد سوار -
- جگت سنگہ راتھور هزاری پانصد سوار -
- چتر سین برادر زائدہ سیام سنگہ هزاری پانصد سوار -
- حسن ولد خلیں جہان هزاری پانصد سوار -

- سید بہادر ہزاری پانصد سوار -
- یادگار بیگ ہزاری پانصد سوار -
- سید فجاہت ولد شجاعت خان بارہہ ہزاری پانصد سوار -
- خواجہ رحمت اللہ ہزاری پانصد سوار -
- اسحاق بیگ برادر یادگار حسین خان ہزاری پانصد سوار -
- سید احمد ولد سید افضل ہزاری پانصد سوار -
- یوسف آقا ہزاری پانصد سوار -
- عبد الوہاب ہزاری پانصد سوار -
- محمد علی کامرانی ہزاری پانصد سوار -
- غیرت خان ہزاری پانصد سوار -
- درویش بیگ قافشال ہزاری پانصد سوار -
- یادگار بیگ ہزاری پانصد سوار -
- سچان سنگہ ولد مستحکم سنگہ ہزاری پانصد سوار -
- اردی بہان ولد رام سنگہ ہزاری پانصد سوار -
- سید یوسف ولد ملک عقیب ہزاری پانصد سوار -
- آدم خان تیگی ہزاری پانصد سوار -
- ناظر خان ہزاری پانصد سوار -
- احمداد ولد مہمند ہزاری پانصد سوار -
- عبد النبی ہزاری پانصد سوار -
- محمد ہاشم کاشغری ہزاری پانصد سوار -
- راجہ کشن سنگہ کور ہزاری پانصد سوار -
- گوردھن داس راتھور ہزاری پانصد سوار -
- مہیش داس راتھور ہزاری پانصد سوار -

- سراج دکھنی هزاری پانصد سوار -
- مکندر خان هزاری پانصد سوار -
- امام قلی واد جان سپار خان هزاری چهار صد سوار -
- سیف الملوک هزاری چهار صد سوار -
- سید مبارک قدیمی هزاری چهار صد سوار -
- امان بیگ ولد بهادر خان هزاری چهار صد سوار -
- محمد صفی ولد اسلام خان هزاری چهار صد سوار -
- سید منظور ولد خان جهان باهه هزاری چهار صد سوار -
- خفجر خان هزاری چهار صد سوار -
- بهادر برادر زاده خان جهان هزاری چهار صد سوار -
- بهیم ولد راجه بیتل داس هزاری چهار صد سوار -
- رای زایان عرف رای زگهذاتپه هزاری چهار صد سوار -
- روح الله ولد یوسف خان هزاری چهار صد سوار -
- سلطان نظر برادر یوسف خان هزاری چهار صد سوار -
- سید عالم باهه هزاری چهار صد سوار -
- عبد الله بیگ سبھتی هزاری چهار صد سوار -
- محمد مراد یلدوز هزاری چهار صد سوار -
- سید مقبول عالم باهه هزاری چهار صد سوار -
- دیانت خان هزاری چهار صد سوار -
- میر قاسم سمانی هزاری چهار صد سوار -
- شیم موسی گیلانی هزاری چهار صد سوار -
- سید منصور ولد خان جهان باهه هزاری چهار صد سوار -
- نورالحسن هزاری چهار صد سوار -

- راجہ کنورسین کشتواری ہزاری چہار صد سوار -
- اسحاق بیگ ولد امیر الامرا ہزاری سہ صد سوار -
- اسمعیل بیگ ولد امیر الامرا ہزاری سہ صد سوار -
- سید نور الاعیان ولد سیف خان ہزاری سہ صد سوار -
- حسین ولد الہ وردی خان ہزاری سہ صد سوار -
- دانا دل نبیراً عبد انوریم خان خاندان ہزاری دو صد سوار -
- میر حیدر ولد میرزا مظفر مغوی ہزاری دو صد سوار -
- شریف خان ہزاری دو صد سوار -
- میر شریف ہزاری دو صد سوار -
- سید شیر زمان ولد خان جہان بارہہ ہزاری دو صد سوار -
- رامی کاشی داس ہزاری دو صد سوار -
- میر نعمت اللہ ولد میر ظہیر الدین ہزاری دو صد سوار -
- میر جعفر استرابادی ہزاری دو صد سوار -
- محمد شریف ولد اسلام خان ہزاری دو صد سوار -
- مبارک ولد سیف خان ہزاری دو صد سوار -
- ابو انقاس ولد سیف خان ہزاری دو صد سوار -
- عابد خواجہ سراہی ہزاری دو صد سوار -
- میر محمود صفحہانی ہزاری دو صد سوار -
- رامی مکند داس ہزاری دو صد سوار -
- محمد مراد ولد صلابت خان ہزاری صد سوار -
- حکیم فتح اللہ ہزاری صد سوار -
- معز الملک ہزاری صد سوار -
- رامی بہارا مل ہزاری صد سوار -

(۳۷۰)

قاضي محمد اسلم هزاروي صد سوار -

زاي بنواري داس هزاروي صد سوار *

نه صدي

سي و يک نفر

خواجه خان نه صدي نه صد سوار -

راجه مان سنگه ولد راجه روپ چند گوالياري نه صدي هشت صد

و پنججاه سوار -

صوفي بهادر نه صدي هشت صد سوار -

سيد شاه علي بارهه نه صدي هشت صد سوار -

قزلباش خان نه صدي هفت صد سوار -

شرزه خان نه صدي شش صد سوار -

سيد ساکين بارهه نه صدي پانصد سوار -

راو نبال داس جهالا نه صدي پانصد سوار -

محمد امين ولد شاه قلي خان نه صدي پانصد سوار -

هوشدار ولد ملتفت خان نه صدي چهار صد سوار -

زاي هرچند کچهواشه نه صدي چهار صد سوار -

ملک حسين ولد مظفر خان نه صدي چهار صد سوار -

ماهرو ولد راجه جی سنگه نه صدي چهار صد سوار -

عبد الرزاق ولد امير خان نه صدي سه صد سوار -

ايل افغان نه صدي سه صد سوار -

شير اتکن ولد شيرزاد نه صدي سه صد سوار -

نور الدين نه صدي سه صد سوار -

- سید میرزا سبزواری نه صدی سه صد سوار -
- محمد قلمی واد سکندر خان نه صدی دو صد و پنجاه سوار -
- میر صالح نه صدی دو صد سوار -
- خواجه عبد الخالق داماد زدر محمد خان نه صدی دو صد سوار -
- وای زایان معروف به دیانت زای نه صدی صد و پنجاه سوار -
- شیخ ضیاء واد حکیم فتح الله نه صدی صد و پنجاه سوار -
- شیخ محمد الکریم نه صدی صد و پنجاه سوار -
- میر صالح واد عبد الله نه صدی صد سوار -
- روز بهان خواجه سرای نه صدی صد سوار -
- میر باقی واد محمود نه صدی صد سوار -
- میر یعقوب نه صدی صد سوار -
- رشید خورشونیس نه صدی هشتاد سوار -
- میر جعفر بلخی نه صدی پنجاه سوار -
- فرخ فال نه صدی ذات *

هشت صدی

هشتاد و یک نفر

- زای مکوند هشت صدی هشت صد سوار -
- مجاهد جالوری هشت صدی هشت صد سوار -
- نوبت خان هشت صدی هشت صد سوار -
- کرپا رام کور هشت صدی هشت صد سوار -
- بیرسنگه داس هشت صدی هشت صد سوار -
- عمیر سنگه هشت صدی هشت صد سوار -

- محمد يوسف ميرزا هشت صدي هفت ص سوار -
- محمد مراد هشت صدي هفت ص سوار -
- سيد بهيكن بخاري هشت صدي شش ص و پنجاه سوار -
- اسمعيل ولد احمد خان قناري هشت صدي شش ص و پنجاه سوار
- دلدار خان ولد سردار خان هشت صدي شش ص سوار -
- سردار خان ولد دولت خان هشت صدي شش ص سوار -
- جمال ولد داور خان كافر هشت صدي شش ص سوار -
- سيف الله ولد شمشير خان هشت صدي شش ص سوار -
- اوگرسين كچهوانه هشت صدي شش ص سوار -
- نظام الدين ولد غزئين خان جانوري هشت صدي پانصد سوار -
- راجي ماذك پوري هشت صدي پانصد سوار -
- راجه اودي بهان هشت صدي پانصد سوار -
- بهادر ماني هشت صدي چهار ص سوار -
- خواجه عبدالعزیز ولد مقدر خان هشت صدي چهار ص سوار -
- سيد لطف علي هشت صدي چهار ص سوار -
- سيد علي برادر زاده خان جهان بلر هه هشت صدي چهار ص سوار -
- سيد بهادر ولد صلابت خان هشت صدي چهار ص سوار -
- حاجي خواجه هشت صدي چهار ص سوار -
- فرخ زان ولد جهانگير قلي خان هشت صدي چهار ص سوار -
- رحمان الله پسر شجاعت خان هشت صدي چهار ص سوار -
- راي جگنازه رانهور هشت صدي چهار ص سوار -
- عظمت الله پسر خان جهان هشت صدي چهار ص سوار -
- راجه اودي سنکه ولد راجه شپام سنکه تونور هشت صدي چهار ص سوار -

- سید امجد هشت صدي چهار صد سوار -
- حاجي بيگ برلاس هشت صدي چهار صد سوار -
- سید زبردست ولد هوتبر خان بارهه هشت صدي چهار صد سوار -
- سید باقر ولد سيد حامد ششت صدي چهار صد سوار -
- سيد علي اكبر بارهه هشت صدي چهار صد سوار -
- ميرزا محمد بدخشي هشت صدي چهار صد سوار -
- جلال الدين محمد در دار هشت صدي چهار صد سوار -
- آمی محمد تاشكزدي هشت صدي چهار صد سوار -
- بهار نوحاني هشت صدي چهار صد سوار -
- فياز بيگ حامي هشت صدي چهار صد سوار -
- مذوهر داس برادر زاده راجه بيتباداس هشت صدي چهار صد سوار -
- زای تلوك چند هشت صدي چهار صد سوار -
- موهن سنكه ولد مالمو سنكه هادا هشت صدي چهار صد سوار -
- اندر سل هادا هشت صدي چهار صد سوار -
- راجه مهاي سنكه ولد راجه كزورسين هشت صدي چهار صد سوار -
- عجب سنكه هشت صدي چهار صد سوار -
- سید قلبي لوزبك هشت صدي چهار صد سوار -
- احمد بيگ داماد باقر خان هشت صدي چهار صد سوار -
- دولت بيگ سر انداز هشت صدي چهار صد سوار -
- سزكين بيگ سر انداز خان هشت صدي چهار صد سوار -
- محمد شفيع عرب هشت صدي سه صد و پنجاه سوار -
- عثمان ولد بهادر خان هشت صدي سه صد و پنجاه سوار -
- شير زان خوبش خن عالم هشت صدي سه صد سوار -

- لشکری ولد مخلص خان هشت صدی سه صد سوار -
- نواز ولد جانیپار خان هشت صدی سه صد سوار -
- محمد سلیم هشت صدی سه صد سوار -
- محمد سعید قلماق هشت صدی سه صد سوار -
- محمد حسین هشت صدی سه صد سوار -
- شهباز بیگ هشت صدی سه صد سوار -
- آقا محمد قطغان هشت صدی سه صد سوار -
- سیدل سنگه ولد رام سنگه زانپور هشت صدی سه صد سوار -
- حسین بیگ ولد محمد بیگ هشت صدی دو صد و پنجاه سوار -
- سیف الدین ولد صف شکن خان هشت صدی دو صد سوار -
- خواجه عبد الرحمن نقشبندی هشت صدی دو صد سوار -
- سعد الله ولد سعید خان هشت صدی دو صد سوار -
- خواجه رحمت الله ده بیدی هشت صدی دو صد سوار -
- یادگار مسعود برادر سعید خان هشت صدی دو صد سوار -
- مقیم خان هشت صدی دو صد سوار -
- خواجه عبد الله نقشبندی هشت صدی دو صد سوار -
- فتح سنگه سیسودیبه هشت صدی دو صد سوار -
- دوستگام ولد معتمد خان هشت صدی دو صد سوار -
- قازی نظاما هشت صدی دو صد سوار -
- فضل الله ولد سیادت خان هشت صدی دو صد سوار -
- رامی مکفد داس هشت صدی دو صد و پنجاه سوار -
- میرخواجه داماد سعید خان هشت صدی دو صد و پنجاه سوار -
- یزدانی ولد مخلص خان هشت صدی دو صد و پنجاه سوار -

- محمد علي واد تقرب خان هشت صدي صد و پنجاه سوار -
- مير نياك واد اسلام خان هشت صدي صد سوار -
- خواجه عيسى واد خواجه طيب هشت صدي صد سوار -
- حاجي احمد سعيد هشت صدي صد سوار -
- رزق الله واد مقرب خان هشت صدي چهل سوار -
- حكيم صالح هشت صدي سي سوار *

هفت صدي

هفتاد و هفت نفر

- سيد عبد الرحمن هفت صدي هفت صد سوار -
- مظفر سرداني هفت صدي هفت صد سوار -
- راجه بهروز هفت صدي هفت صد سوار -
- بايزيد واد محب غازي هفت صدي هفت صد سوار -
- سيد چارون ابيجي هفت صدي هفت صد سوار -
- يوسف جيهه هفت صدي پانصد سوار *
- سيام نبیره راجه مان سنگه هفت صدي پانصد سوار -
- چندر بهان دروگا هفت صدي پانصد سوار -
- سارنگ دهر نبیره راجه سنگرام هفت صدي پانصد سوار -
- ابوالفتي واد خان جهان هفت صدي چهار صد سوار -
- مير مراد واد مير موسى هفت صدي چهار صد سوار -
- حبشي خان هفت صدي چهار صد سوار -
- سيد باقر واد سيد مصطفى خان هفت صدي چهار صد سوار -

- رستم ولد قراغاش خان هفت صدي چهار صد سوار -
- بهرام برادر رستم هفت صدي چهار صد سوار -
- شاه علي هفت صدي چهار صد سوار -
- شرف بيگ خان ترکمان هفت صدي چهار صد سوار -
- ابراهيم بيگ هفت صدي چهار صد سوار -
- مقصود علي بيگ دانشمندی هفت صدي چهار صد سوار -
- پرتهبي راج چوهان هفت صدي چهار صد سوار -
- منهرا داس کچھواغه هفت صدي چهار صد سوار -
- جعفر بيگ جلایر هفت صدي چهار صد سوار -
- ميرزا برادر رشيد خان هفت صدي چهار صد سوار
- سيد عالم هفت صدي سه صد و پنجاه سوار -
- کریم دان قاشقال هفت صدي سه صد و پنجاه سوار -
- گرشاسپ ولد مهابت خان هفت صدي سه صد و پنجاه سوار -
- امير ساساني هفت صدي سه صد سوار -
- عیسی (حسيني ؟) نبيره اشرف خان هفت صدي سه صد سوار -
- برهاني برادر او هفت صدي سه صد سوار -
- ظاهر نواسه رستم خان بهادر هفت صدي سه صد سوار -
- تولک بيگ کاشغري هفت صدي سه صد سوار -
- پرتهبي راج بهاني هفت صدي سه صد سوار -
- بلوي چوهان هفت صدي سه صد سوار -
- سندر داس سيسونيه هفت صدي سه صد سوار -
- جگت سنگه راتهور هفت صدي سه صد سوار -
- فيک نام عموی بهادر خان روهيله هفت صدي سه صد سوار -

- عاشق گرز بردار هفت صدي سه صد سوار -
- رامي نراين داس سيسوديه هفت صدي سه صد سوار -
- مير احمد خوافي هفت صدي دو صد و پنجاه سوار -
- روح الله برادر زاده مكرمست خان هفت صدي دو صد و پنجاه سوار -
- سيد يادگار حسين نبيراً يوسف خان هفت صدي دو صد و پنجاه سوار -
- اسفنديار خان داد الله يار خان هفت صدي دو صد و پنجاه سوار -
- زاهد بيگ تركمان هفت صدي دو صد و پنجاه سوار -
- فتح سنگه كچهپواهه هفت صدي دو صد سوار -
- عزيز ولد بهادر بلوچ هفت صدي دو صد سوار -
- بالا ولد جگنانه كچهپواهه هفت صدي دو صد سوار -
- ميرزا محمد يلدوز هفت صدي دو صد سوار -
- عبد الله نبيراً مرتضى خان هفت صدي دو صد سوار -
- سيد شمس داد جلال بارهه هفت صدي دو صد سوار -
- ميرك عطا الله خوافي هفت صدي دو صد سوار -
- قايم بيگ هفت صدي دو صد سوار -
- عبد الرسول نبيراً ملك عذير هفت صدي دو صد سوار -
- توام بهادر هفت صدي دو صد سوار -
- حاجي نياز هفت صدي دو صد سوار -
- محمد مقيم بيگ داد شاه بيگ خان هفت صدي دو صد سوار -
- گدا بيگ داد مامون بيگ هفت صدي دو صد سوار -
- داد علي هفت صدي دو صد سوار -
- محمد ابراهيم داد اسلام خان هفت صدي دو صد و پنجاه سوار -
- شاد كام چيله هفت صدي دو صد و پنجاه سوار -

- ذو - الله ولد مختار خان هفت صدي صد و پنجاه سوار -
- ساجد محمد خودش ابوالحسن هفت صدي صد و پنجاه سوار -
- عارف بيگ شيم عمري هفت صدي صد و پنجاه سوار -
- افتخار ولد فاخر خان هفت صدي صد و بيست سوار -
- غازي بيگ هفت صدي صد سوار -
- عبد الرحيم ولد اسلام خان هفت صدي صد سوار -
- لطف الله پسر سعد الله خان هفت صدي صد سوار -
- خواجه مهدي هفت صدي صد سوار -
- سيف الدين ولد تربيت خان هفت صدي صد سوار -
- محمد صالح کرمانی هفت صدي صد سوار -
- فتح الله ولد نصر الله هفت صدي صد سوار -
- محرم خان هفت صدي صد سوار -
- مطلب ولد معتمد خان هفت صدي صد سوار -
- مشکي بيگ ولد تاتار خان هفت صدي صد سوار -
- کاظم بيگ هفت صدي صد سوار -
- خواجه مومن ولد طيب هفت صدي پنجاه سوار -
- سيد عبد الصمد عمودي هفت صدي پنجاه سوار *

شش صدي

پنجاه و هفت نفر

- مير گلن خان دوراني شش صدي شش صد سوار -
- سيد مظفر داماد رفدوله شش صدي شش صد سوار -
- چتر بهوج سونگرا شش صدي شش صد سوار -

- گرنهر داس واد زاول پروفجا شش صدي شش صد سوار -
- مير اسد الله ولد فضل الله شش صدي شش صد سوار -
- سيد عبد الصمد مانكپوري شش صدي پانصد سوار -
- محمد عابد ولد محمد صالح شش صدي پانصد سوار -
- خوش حال بيگ پسر خواندها ميرزا رستم شش صدي چهار صد سوار -
- بهم چند نبيد راى منوره شش صدي چهار صد سوار -
- خوشحال بيگ قاقشال شش صدي چهار صد سوار -
- جعفر برادر باقر خان شش صدي چهار صد سوار -
- فيروز برادر غزفين خان جالوزي شش صدي چهار صد سوار -
- سكندر شش صدي چهار صد سوار -
- جيواجى برادر مالوجي دكهنې شش صدي چهار صد سوار -
- قاندې بيگ ولد الف خان شش صدي چهار صد سوار -
- محمد بيگ شش صدي سه صد سوار -
- سيد عبد المذم امررهى شش صدي سه صد سوار -
- اردهم ولد نيابست خان شش صدي سه صد سوار -
- سردش برادر زاندا بيتل داس شش صدي سه صد سوار -
- ماه يار ولد ائه يار خان شش صدي سه صد سوار -
- احمد قلم شش صدي سه صد سوار -
- فريدون شش صدي سه صد سوار -
- باگهه ولد شير خان تونور شش صدي سه صد سوار -
- سيد احمد واد سيد بهوا شش صدي دو صد سوار -
- خدا دوست واد سردار خان شش صدي دو صد سوار -
- مير عزيز بدخشي شش صدي دو صد سوار -

- معصوم بیگ ولد مراد بیگ شش صدی دو صد سوار -
- پانده بیگ خواجه عنصری شش صدی دو صد سوار -
- میر بزرگ نواسه سعید خان شش صدی دو صد سوار -
- عزیز بیگ شش صدی دو صد سوار -
- بدین بیگ شش صدی دو صد سوار -
- امیر بیگ ولد شاه بیگ خان شش صدی دو صد سوار -
- طغرل ارسلان شش صدی دو صد سوار -
- پهلوان درویش سرخ شش صدی دو صد سوار -
- ایشر سنگه ولد امر سنگه شش صدی دو صد سوار -
- کپور سنگه ولد ماندهو سنگه شش صدی دو صد سوار -
- کیسری سنگه ولد پرتوی راج شش صدی دو صد سوار -
- مسعود شش صدی صد و پنجاه سوار -
- راجی بیگ شش صدی صد و پنجاه سوار -
- مکند داس راتهور شش صدی صد و پنجاه سوار -
- محمد منعم ولد میرزا خلی شش صدی صد و پنجاه سوار -
- شینج محمد ولد اخلاص خان شش صدی صد و پنجاه سوار -
- هدایت الله ولد علی خلی ترین شش صدی صد و پنجاه سوار -
- کا (بهائی) کاکر شش صدی صد و پنجاه سوار -
- میر باقر شش صدی صد و بیست سوار -
- سید میر ولد موسوی خلی شش صدی صد سوار -
- ابراهیم بیگ عمزاده اندر محمد خان شش صدی صد سوار -
- مکند ولد بهروز کلان شش صدی صد سوار -
- خواجه حسن ده بیدی شش صدی صد سوار

- خواجه هاشم شش صدي سد سوار -
- خواجه محمد شريف ده بيدى شش صدي سد سوار -
- خواجه قاسم حصاري شش صدي سد سوار -
- محسن ابدالي شش صدي سد سوار -
- على نقى شش صدي سد سوار -
- قاضي يوسف شش صدي شصت سوار -
- محمد مسيح برادر زاده تقرب خان شش صدي پنجاه سوار -
- محمد حسين شش صدي ذات *

پانصدي

يك صد و هشتاد نفر

- محمد طالب ولد خان جهان پانصدي پانصد سوار -
- مير ملا ولد مير شمس پانصدي پانصد سوار -
- بدیع الزمان پانصدي پانصد سوار -
- شهاب ولد مبارک خان سرواني پانصدي پانصد سوار -
- شیر عبد المجید مانکپوری پانصدي پانصد سوار -
- محمد افضل ولد تربیت خان پانصدي پانصد سوار -
- قاسم علي پانصدي پانصد سوار -
- شهباز افغان پانصدي پانصد سوار -
- حیات ولد زکریا پانصدي پانصد سوار -
- راجه امر سنگه بدگوچر پانصدي پانصد سوار -
- يوسف خویش محمد خان پانصدي پانصد سوار -
- محمد سعید ککهر پانصدي پانصد سوار -

- چنہت بندینہ پانصدی پانصد سوار -
- راجہ جی پانصدی پانصد سوار -
- دھنڈا جی پانصدی پانصد سوار -
- میر معظم ولد شاہ نواز خان پانصدی پانصد سوار -
- بہادر کنبو پانصدی پانصد سوار -
- اندر مل ولد بہار سنگھ پانصدی چہار صد سوار -
- ہری سنگھ ولد زاو چاندا پانصدی چہار صد سوار -
- چلپی زوسی پانصدی چہار صد سوار -
- راجہ جگن جادون پانصدی چہار صد سوار -
- ہنمت رامی پانصدی چہار صد سوار -
- ہمیر رامی پانصدی چہار صد سوار -
- سید عبد العزیز بخاری پانصدی سہ صد سوار -
- عزت اللہ ولد اسد اللہ پانصدی سہ صد سوار -
- قباد ولد شجاع کابلی پانصدی سہ صد سوار -
- دلایپ راتھور پانصدی سہ صد سوار -
- جمال پانصدی سہ صد سوار -
- راجہ اودی سنگھ ولد راجہ مان پانصدی سہ صد سوار -
- عمر ترین پانصدی سہ صد سوار -
- علی اکبر بزمی پانصدی سہ صد سوار -
- ہرجس ولد گردھر تونور پانصدی سہ صد سوار -
- ہری سنگھ راد چندر بہان پانصدی سہ صد سوار -
- ذوالقرنین پانصدی سہ صد سوار -
- بہرہ ور نبیرہ میرزا عیسیٰ ترخان پانصدی سہ صد و پنجاہ سوار -

- مادهو سنگه سیسودیبه پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- میر ابالیل برادر شجاعست خان پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- جسونت برادر مهیش داس راتهور پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- گوبند داس راتهور پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- نریت جهالا پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- اوتّم زمیندار پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- سید راجی ولد عبد الهادی پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- سید ولی محمد ابرجی پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- سید عبد الشکور پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- اله دوست کاشغری پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- محمد علی ولد عزت خان پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- ابراهیم حسین ترکمن پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- یوسف برادر بهادر خان روهیله پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- اسمعیل بیگ اوزبک پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- نوری بیگ از برادران حسن قلی خان پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- بشن سنگه فیدرمان سنگه پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- رانا برادر راوت دکهنی پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- اسمعیل ولد نجابت خان پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- محمد ابراهیم ولد نجابت خان پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- سید عبد القیّی ولد خان دروان پانصدی دو صد سوار -
- خدا یار ولد پلقگوش پانصدی دو صد سوار -
- حیدر بیگ بدخشی پانصدی دو صد سوار -

- سکندر بیگ والد حسن قلی خان پانصدی در صد سوار -
- میرزا داد پسر جلاله پانصدی در صد سوار -
- فرهرداس ولد بیذی داس پانصدی در صد سوار -
- هر داس جهالا پانصدی در صد سوار -
- طهماسب ولد مهابت خان پانصدی در صد سوار -
- هر چند والد راجه بیتهل داس پانصدی در صد سوار -
- بهاو سنگه برادر بیتهل داس پانصدی در صد سوار -
- سید محمد ولد خواجه عبد القادر پانصدی در صد سوار -
- منصور نواسه رستم خان بهادر پانصدی در صد سوار -
- ذوالفقار ولد اله یار خان پانصدی در صد سوار -
- مان سنگه ولد راجه بکرماجیت پانصدی در صد سوار -
- بچی رام برادر زاده راجه بیتهل داس پانصدی در صد سوار -
- سبل سنگه ولد بکرماجیت پانصدی در صد سوار -
- میر ابوالفضل معموزی پانصدی در صد سوار -
- ابوالبقا ولد قائمی خان پانصدی در صد سوار -
- محمد شریف ولد احمد بیگ خان پانصدی در صد سوار -
- فتح سنگه ولد سجان سنگه سیسودیبه پانصدی در صد سوار -
- فتح سنگه برادر روپ سنگه پانصدی در صد سوار -
- ارگر سین کچهواکه پانصدی در صد سوار -
- چقیبت سیسودیبه پانصدی در صد سوار -
- رام سنگه برادر پرنهی راج پانصدی در صد سوار -
- مزار داس کوز پانصدی در صد سوار -
- ناصر ولد نوبت خان پانصدی در صد سوار -

- فرھر داس جہالا پانصدی دو صد سوار -
- عبد العلی بیگ پانصدی دو صد سوار -
- جواہر خان پانصدی دو صد سوار -
- املاو روسی پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- مکند داس ولد راجہ گوپال داس پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- نعمت اللہ والد حسام الدین خان پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- سید با یزید والد سید بدھن بخاری پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- شفقت اللہ ولد سزاوار خان پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- سید خواجہ داماد سزاوار خان پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- ابو البقا ولد سید یوسف گیلانی پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- حسین والد اسحق بیگ ترکمان پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- باقر (باقی ؟) ولد محل دار خان پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- سید عبد الغفور پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- خورشید نظر والد خواجہ ابو الحسن پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- دلدار بیگ توکچی پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- ارجمند برادر زادہ جلال کر پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- ارسلان بیگ بلوچ پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- محمد صادق فراہانی پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- قمر بیگ گیلانی پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- سید شیر محمد بارہہ پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- حسن سعید پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- میر جلال الدین پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- رفیع ہون برادر زادہ بیتھل داس پانصدی صد و پنجاہ سوار -

- اجی سنگه ولد راج سنگه راتهور پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- ارسلان زید اللہ داد خان پانصدی صد و پنجاہ سوار -
- عبد الرحیم ولد ہادی داد خان پانصدی صد و بیست سوار -
- محمد واحد پانصدی صد و بیست سوار -
- جہانگیر قلی ولد بہادر بیگ پانصدی صد و بیست سوار -
- خواجہ عبد اللہ پانصدی صد سوار -
- سخی برادر زائدہ فدائی خان پانصدی صد سوار -
- عقابت اللہ ولد سعید خان بہادر پانصدی صد سوار -
- علی اصغر برادر آصف خان جعفر پانصدی صد سوار -
- مجید ولد مختار بیگ پانصدی صد سوار -
- کریم پانصدی صد سوار -
- صائب ولد باقر خان پانصدی صد سوار -
- طالب بیگ پانصدی صد سوار -
- عبد الرسول بریج پانصدی صد سوار -
- فتحی ولد میرزا عیسیٰ پانصدی صد سوار -
- مسکری ولد جعفر بیگ پانصدی صد سوار -
- جعفر ولد زین العابدین پانصدی صد سوار -
- محمد مومن ولد شاہ بیگ خان پانصدی صد سوار -
- سید احمد کبیر ولد سید ہرم خان بارہہ پانصدی صد سوار -
- میر حسین برادر زائدہ خواجہ جہان پانصدی صد سوار -
- سید کرم اللہ داماد خان جہان بارہہ پانصدی صد سوار -
- عبد اللہ داماد مختار خان پانصدی صد سوار -
- سید عالم برادر سید سالار بارہہ پانصدی صد سوار -

- سید قطب ولد سید مقبول عالم بارهه پانصدی صد سوار -
- محمد رحیم سلدوز پانصدی صد سوار -
- عسکری فراهانی پانصدی صد سوار -
- ادهم ولد باقی کرکه پانصدی صد سوار -
- محمد ابراهیم مفاغانی پانصدی صد سوار -
- سید شهاب الدین پانصدی صد سوار -
- محمد زمان پانصدی صد سوار -
- احمد بیگ پانصدی صد سوار -
- محمد بیگ خراسانی پانصدی صد سوار -
- بهادر بیگ برادر زاده بکه تاز خان پانصدی صد سوار -
- شکر الله ولد جعفر نجم ثانی پانصدی صد سوار -
- سید علی ولد ملک عنبر پانصدی صد سوار -
- رامی سبها چند پانصدی صد سوار -
- خواجه دولت محلی پانصدی صد سوار -
- خواجه طالب محلی پانصدی صد سوار -
- سلطان سنگه سوسودیه پانصدی صد سوار -
- ظاهر بیگ ناسی پانصدی صد سوار -
- اسلام قلی پانصدی صد سوار -
- فیل گفته برادر رامی رایان پانصدی هشتاد سوار -
- نعمت خان پانصدی هشتاد سوار -
- صالح بیگ قراول بیگی پانصدی هشتاد سوار -
- خواجه معموری پانصدی هشتاد سوار -
- شیم معین الدین راجگری پانصدی هشتاد سوار -

- دلیر همّت، ولد مہابت خان پانصدي هشتاد سوار -
- خان خانان پانصدي هفتاد سوار -
- سیف الله ولد نصر الله پانصدي هفتاد سوار -
- میر معظم پانصدي هفتاد سوار -
- برخوردار ولد عبد المجید پانصدي هفتاد سوار -
- میر سیف الدین پانصدي شصت سوار -
- رشید ولد میرزا والی پانصدي پنجاه سوار -
- محمد فاضل ولد وزیر خان پانصدي پنجاه سوار -
- شہاب الدین قلی ولد فتح الله پانصدي پنجاه سوار -
- خواجہ اسحاق داد خواجہ فاضل پانصدي پنجاه سوار -
- عبد الله پانصدي پنجاه سوار -
- میر نور الدین پانصدي پنجاه سوار -
- خواجہ نور الله پانصدي پنجاه سوار -
- خواجہ یحییٰ پانصدي پنجاه سوار -
- باقی بیگ شاملو پانصدي پنجاه سوار -
- محمد جعفر داد مقیم خان پانصدي چہل سوار -
- سید صدقہ پانصدي چہل سوار -
- سید حامد پانصدي چہل سوار -
- قاضی خوشحال پانصدي چہل سوار -
- شہیم چاند پانصدي چہل سوار -
- قادر خان پانصدي سی سوار -
- امتیاز پانصدي سی سوار -
- میر صالح فرمان نویس پانصدي سی سوار -

(۳۸۹)

- حکیم محمد مقیم پانصدی بیست و پنج سوار -
- عیسی برادرزاده سلطان خان پانصدی ده سوار -
- شیم فضل الله برادرزاده مقرب خان پانصدی ذات *

[جلد سوم و کتابت به پایان رسید]

‘AMAL-I-ŞĀLIḤ
OR
SHĀH JAHĀN NĀMAH
OF
MUḤAMMAD ŞĀLIḤ KAMBO
(A COMPLETE HISTORY OF THE EMPEROR SHĀH JAHĀN)

.....
VOLUME III
.....

EDITED BY
GHULAM YAZDANI, O.B.E.

*Director of the Archaeological Department in H. E. H. the Nizam's Dominions and
Epigraphist to the Government of India for Persian and Arabic Inscriptions*

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS
PUBLISHED BY THE ROYAL ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

—
CALCUTTA

1939

BIBLIOTHECA INDICA

Work No. 211

— — —
AMAL-I-SALIH

OR

SHAH JAHAN NAMA

